

تفسیری بر شالوده‌ی سیاست اقتصادی^۱الیاس نادران^۲محمد رضا شکوهی^۳

۱- مقدمه

علم مالیه‌ی عمومی باید همواره شرایط سیاسی را بطور آشکارا در ذهن داشته باشد. به جای انتظار راهنمایی از یک دکترین مالیاتی که بر مبنای فلسفه سیاسی قدیم بنا نهاده شده است علم مالیه‌ی عمومی باید کوشش کند اسرار ترقی و توسعه را از پرده برون افکند.

[ویکسل، صفحه‌ی ۱۸۷]^۴

باید فراموش کار باشم اگر در چنین مناسبت‌هایی قصوری در سپاسگذاری از تأثیر سوئدی بزرگ، نات ویکسل،^۵ روی کارهایم داشته باشم، تأثیری که بدون آن یک چنین ارائه‌ای امکان‌پذیر نبود. خیلی از نوشته‌هایم، و بخصوص در اقتصاد سیاسی و تئوری مالی^۶ می‌بایست بعنوان تکرارهای متنوع، شرح و بسط سبک ویکسل توصیف گردد و این مقاله نیز استثناء نخواهد بود.

یکی از هیجان‌انگیزترین دوران فکری در زندگی حرفه‌ای‌ام زمانی بود که رساله‌ی ناشناخته و ترجمه نشده‌ی ویکسل تحت نام پژوهشی در نظریه‌ی مالیه^۷ (۱۸۹۶)، مدفون در قفسه‌های غبار گرفته‌ی کتابخانه‌ی قدیمی هارپر شیکاگو^۸ را کشف کردم. تنها فراغت گشت‌زنی بلافصل پس از رساله‌ی محقق‌ی تازه‌کار، مثال پرشور مرا از یادگیری توأم با خوش‌اقبالی ارائه کرد. اصول جدید ویکسل در ارتباط با عدالت در مالیات ستانی موج اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای به من اعطاء نمود. ویکسل، شخصیت شناخته شده در تاریخ عقاید اقتصادی، چالشی را با تئوری مالیه‌ی عمومی سنتی در امتدادی که سازگار با جریان در حال توسعه‌ی ذهن منتقد من بود، آغاز کرد. از آن زمان که در شیکاگو بودم عزم خود را جزم کردم از

^۱ این مقاله تفسیری است بر

Buchanan, James M., "The Constitution of Economic Policy," *The American Economic Review*, Vol. 77, No. 3. (Jun., 1987), pp. 243-250.

جهت حفظ اصالت اثر، لازم به ذکر است که تفسیرهای لازم به صورت زیر نویسی به متن افزوده گردیده‌اند. همچنین ترجمه‌های از این مقاله در مجله‌ی اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه، سال دوم، شماره‌ی پنجم و ششم، تابستان و پاییز ۸۶ توسط آقای جعفر خیرخواهان به چاپ رسیده است و بدینوسیله از ایشان قدردانی می‌گردد. در متن اصلی پیرامون اثر چنین آمده است "این مقاله‌ی سخنرانی جیمز بوکانان است که در استکهلم سوئد به تاریخ هشتم دسامبر سال ۱۹۸۶، وقتی که وی جایزه نوبل علوم اقتصادی را دریافت می‌کرد، ایراد شده است. مقاله تحت حق مالکیت معنوی بنیاد نوبل ۱۹۸۶ است و در اینجا [در AER] با اجازه بنیاد نوبل چاپ گردیده است." همچنین عنوان شغلی بوکانان در زیر نویسی مقاله چنین آمده است: "مرکز مطالعاتی برای انتخاب عمومی، دانشگاه جورج میسون Fairfax, VA22030. من به رابرت تالیسون (Robert Tollison)، ویکتور ونبرگ (Viktor Vanberg) و ریچارد واگنر (Richard Wagner) بخاطر اظهار نظرهای مفیدشان مدیون می‌باشم." لازم به ذکر است که مقالات و کتب بوکانان و سایر نظریه پردازان مکتب انتخاب عمومی معمولاً با ادبیات مخصوص به خود و پیچیده نوشته می‌شوند و بخصوص این مقاله که سخنرانی نوبل بوکانان است، بسیار ادبی و غامض تحریر گردیده است. به این دلیل برای درک بهتر مطالب، توضیحات و تفسیرهای لازم به متن افزوده گردیده که در این کار از راهنمایی‌های افراد بسیاری سود جست‌ایم که بدین وسیله از همه‌ی آنها قدردانی می‌گردد. همچنین این مقاله مرجع مناسبی برای معرفی کلی اقتصاد سیاسی و مکتب انتخاب عمومی است.

^۲ دانشیار دانشکده‌ی اقتصاد، دانشگاه تهران enaderan@ut.ac.ir^۳ دانشجوی دکترای اقتصاد، دانشکده‌ی اقتصاد، دانشگاه تهران shokouhi72@gmail.com

^۴ این نقل قول و نقل قول‌های بعدی از نات ویکسل در مقاله‌ی "اصولی جدید از مالیات‌ستانی عادلانه" است که در کتاب [مجموعه‌ی مقالات] ماسگریو و پیکاک (۱۹۵۸) [صفحات ۱۱۸-۷۲] [مقاله از آلمانی به انگلیسی توسط بوکانان] ترجمه گردیده است. کارجامع‌تر دیگری که این مقاله‌ی ترجمه شده از آن گرفته شده، کتاب ویکسل تحت عنوان پژوهشی در نظریه‌ی مالیه (Finanztheoretische Untersuchungen (1896)) است.

^۵ Knut Wicksell^۶ In political economy and fiscal theory^۷ Finanztheoretische Untersuchungen (1896)^۸ Chicago's old Harper Library

مطالب ویکسل خوانندگان بیشتری مطلع گردند و فوراً شروع به ترجمه‌ی اثر نمودم. در مواقعی به اندازه‌ی قابل توجهی از کمکهای الیزابت هندرسون^۱ قبل از انتشار نهایی سود می‌جستم.^۲

هسته‌ی اصلی پیام ویکسل شفاف، ساده و بدیهی بود. اقتصادشناسان به مانند کسانی که توسط یک فرمانروای مستبد خیرخواه^۳ به کار گرفته شده‌اند نباید توصیه‌های سیاستی [سیاستگذاری] ارائه نمایند، و آنها باید به ساختاری [نهادی] که در آن تصمیمات سیاسی شکل می‌گیرند، توجه نمایند. همچنین من با مسلح شدن به افکار ویکسل^۴ شهامت چالش با سنت‌هایی که در مالیه‌ی عمومی و اقتصاد رفاه هنوز غالب بودند را داشتم. در مقاله‌ی مقدماتی‌ام (۱۹۴۹) دوستان اقتصادشناسم را مخاطب ساختم که قبل از تحلیل آثار سیاستهای مختلف اقتصادی (شقوق مختلف)،^۵ مدلی از دولت، سیاست^۶ را فرض نمایند. به اصرار از اقتصادشناسان خواستم به منظور آزمون قواعد^۷ به "شالوده‌ی سیاست اقتصادی"،^۸ توجه نمایند یعنی همان محدودیتهایی که کارگزاران سیاسی با لحاظ کردن آنها عمل می‌کنند. نهایتاً به مانند ویکسل هدف من دستوری^۹ بود^{۱۰} تا یک کار بی‌بو و خاصیت علمی^{۱۱}. قبل از اقدام به ارائه راه‌حل‌های ساده‌انگارانه، در جستجوی این برآدم که از ارتباط بین فرد و دولت، منطق اقتصادی را بدست آورم.

ویکسل استحقاق این را دارد که به عنوان مهمترین زمینه ساز تئوری نوین انتخاب عمومی^{۱۲} تعیین گردد چرا که ما در رساله‌اش (۱۸۹۶) سه مؤلفه‌ی تشکیل دهنده‌ی بنیادهای این تئوری را یافته‌ایم: فردگرایی روش شناختی^{۱۳}، انسان اقتصادی^{۱۴} و سیاست به عنوان موضوع مبادله^{۱۵}. این مؤلفه‌های تحلیل ساختار را در قسمت‌های بعدی بحث خواهم کرد. در بخش پنجم این مؤلفه‌ها را در یک تئوری سیاست اقتصادی ترکیب می‌کنم. این تئوری با اصول پذیرفته شده‌ی سنتی جوامع لیبرال غربی سازگار است و بر مبنای آنها به طور سیستماتیک بسط می‌یابد. اصلاح نهادی-قانونی^{۱۶} رهیافت مذکور ادامه دارد، اگرچه تقریباً یک قرن پس از تلاش مؤثر ویکسل سرسختانه مقاومت‌هایی صورت می‌پذیرد. البته

^۱ Elizabeth Henderson

^۲ طی مطالعه‌ی مقاله‌ی حاضر، با تفاوت‌های نهادی دنیای اقتصاد و دنیای سیاست آشنا خواهید شد. در این زمینه تفاوت میان دیدگاه‌های سیاستمداران و کارشناسان برای عده‌ای جای پرسش ایجاد می‌کند. این مساله عمدتاً دو ریشه دارد: اول پایبندی کارشناسان به آموزه‌های علمی، تجربی و ... است در حالیکه سیاستمداران به دنبال اقتدار و مصلحت‌های حزبی می‌باشند یا به قول آنتونی داونز احزاب سیاسی انگیزه‌ی بهبود وضع جامعه را ندارند، بلکه هدفشان حداکثر سازی آرای حزب متبوعشان است. ریشه‌ی دوم که بسیار مهم است اما کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد تفاوت نهادی دنیای اقتصاد با دنیای سیاست است. با دقت نظر در این تفاوت‌ها رفتار سیاستمداران را بیشتر درک خواهید کرد و پیش‌بینی‌های بهتری را از رفتار آنها به دست می‌آورید. درک می‌کنید که چرا یک استاد اقتصاد با تغییر محیط نهادی‌اش به دنیای سیاست، دیگر اظهارات و اعمال وی چندان با آموزه‌های دانشگاهی او قرابت ندارند، هر چند که او باید سعی کند این تفاوت‌ها را حداقل نماید. در مورد بعضی از سیاستمداران غیر متخصص، دانش پایین توأم با محیط نهادی سیاست می‌تواند شکاف بین سیاستمداران و کارشناسان را دو چندان سازد. با توجه به این مهم، تصمیمات غیر منطقی سیاستمداران کمتر تعجب شما را بر می‌انگیزد. نکته‌ی مهم دیگر اینکه در کشور ما وجود انگیزه‌های نوع‌دوستانه، خیرخواهانه، عمل به وظائف شرعی، اخلاقی و ایثار در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی با نگاه نفع طلبی مکتب انتخاب عمومی سازگاری کامل ندارند ولی به هر ترتیب این موضوع باید مورد توجه باشد که شرایط نهادی هر جامعه باید در بررسی مسائل و نگاه مکتبی مورد توجه قرار گیرند.

^۳ Benevolent despot

^۴ Armed with wicksell

^۵ The effects of alternative policy measures

^۶ Some model of the state, of politics

^۷ To examine the rules

^۸ Constitution of economic policy

^۹ Normative

^{۱۰} به نظر می‌رسد که ویکسل چندان تمایزی بین روش اثباتی (Positive) و روش دستوری (Normative) قائل نبوده است.

^{۱۱} Antiseptically scientific

^{۱۲} Modern public choice theory

^{۱۳} Methodological individualism

^{۱۴} Homo economicus

^{۱۵} Politics-as-exchange

^{۱۶} Institutional-constitutional reform

رابطه‌ی فرد با دولت موضوع اصلی فلسفه‌ی سیاسی است. هر تلاشی از سوی اقتصادشناسان به منظور تبیین این رابطه باید در حوزه‌ی گفتار جامع‌تری مورد بررسی قرار گیرد که خلاصه‌ای از این تلاشها در بخش ششم ارائه گردیده است.^۱

۲- فردگرایی روش شناختی^۲ (فردگرایی به عنوان یک روش)^۳

اگر مطلوبیت هر یک از اعضای جامعه صفر باشد مطلوبیت کل جامعه نمی‌تواند غیر از صفر باشد.^۴

[ویکسل، صفحه‌ی ۷۷]

اقتصادشناس^۵ به ندرت فروض مدلهایی که با آن کار می‌کند را بررسی می‌نماید. اقتصادشناس به سادگی با افراد به عنوان ارزیابی‌کننده، انتخاب‌کننده و عمل‌کننده^۱ شروع می‌کند. بدون توجه به پیچیدگی احتمالی فرآیندها یا ساختارهای نهادی که پیامدهای آنها نمایان می‌گردند،

^۱ از اینجا به بعد مبنای مکتب انتخاب عمومی مورد بحث قرار می‌گیرد. این مکتب در پی پیوند زدن دنیای اقتصاد با دنیای سیاست یا بررسی اقتصاد سیاسی است. به طور خلاصه می‌توان کلیات مکتب انتخاب عمومی را چنین بیان کرد: در اقتصاد نئوکلاسیک دو طرف داریم که هر دو حداکثرسازی می‌کنند: تولیدکننده و مصرف‌کننده. در این تقسیم‌بندی اقتصاد متعارف، دولت جایی ندارد و معمولاً فرض می‌شود که دولت مستبد خیرخواه و در پی به حداکثر رساندن تابع فاه اجتماعی است. اما با ارائه‌ی قضیه‌ی عدم امکان ارو مشخص شد که تابع رفاه اجتماعی وجود ندارد و همچنین سایر نظریه پردازان تلویحاً نشان دادند که حتی اگر تابع رفاه اجتماعی وجود داشته باشد به دلائلی مثلاً ناسازگاری زمانی، به حداکثر رساندن آن امکان ندارد (برای مثال به kydland, finn E., and Edward C. Prescott, "Rules Rather than Discretion: The inconsistency of optimal plans," *journal of Political Economy* 85: 473-491, 1977. مراجعه فرمایید که در این مقاله با توجه به اصل ذی شعور بودن انسانها و با فرض وجود انتظارات عقلایی استفاده از نظریه‌ی کنترل بهینه برای حداکثر سازی تابع رفاه اجتماعی بلا استفاده باقی می‌ماند یا به عبارت دیگر قوانین طبیعی را نمی‌توان به جامعه‌ی انسانهای ذی شعور تعمیم داد). تفاوت بین بهینه بودن بر اساس گذشته‌ی سیاست اقتصادی و بهینه بودن بر اساس آینده‌ی سیاست اقتصادی تحت نام ناسازگاری زمانی شناخته می‌شود که به علت هوشمند بودن انسانها و در نتیجه عدم امکان تعمیم قوانین طبیعی به جامعه‌ی انسانی حسب مورد، ناسازگاری زمانی به وجود می‌آید. پس تاکنون حداقل دو عدم امکان داریم ۱- وجود تابع رفاه اجتماعی و ۲- حداکثر سازی آن. از منظری دیگر، اگر تابع رفاه اجتماعی وجود داشته باشد و به حداکثر رساندن آن هم امکان پذیر باشد، چه دلیلی دارد که فرض کنیم دولتمردان انگیزه دارند آن را به حداکثر برسانند (تلویحاً عدم امکان سوم). این مسأله موجب تولد مکتب انتخاب عمومی یا کاربرد روش‌های تحلیلی اقتصاد در سیاست شد. بوکانان چهار حوزه‌ی کلیدی مکتب انتخاب عمومی را شامل ۱- نظریه‌ی تقاضا برای کالاهای عمومی ۲- نظریه‌ی رأی گیری ۳- نظریه‌ی قانون اساسی و ۴- نظریه‌ی عرضه‌ی کالاهای عمومی می‌داند. مکتب انتخاب عمومی به دلیل فقدان توافق در مورد روش جمع زدن مطلوبیتهای افراد، به تابع رفاه اجتماعی توجهی نمی‌کند و برتری سیاستها نسبت به هم را با مراجعه به اتفاق آراء تعیین می‌کند. اتفاق آراء تنها آزمون بنیادی و اساسی مناسب بودن است. اعضای این مکتب به محدودیتهای اصل اتفاق آراء اذعان دارند و تصمیماتی را بهینه می‌دانند که کل هزینه‌های ایجاد شده به خاطر زینهای کارایی ناشی از تصمیمات فاقد اتفاق آراء و نیز هزینه‌های تصمیم‌گیری در ایجاد اتفاق آراء را حداقل می‌کند. اینگونه انحرافات بهینه است چون همه‌ی افراد حاضرند آن را در سطح بنیادی یا قانون اساسی بپذیرند. اگر این وحدت نظر کامل در مواجهه با عدم جذابیت پیامدها در هم بشکنند، در این صورت تنها راه پیش رو، تغییر قانون اساسی بر پایه‌ی یک توافق همگانی است. بررسی شایستگی‌های نسبی ترتیبات نهادی متفاوت بخش عمومی جوهره‌ی تحلیل انتخاب عمومی است. اما در نهایت این شهروندان هستند که باید با هر تغییری موافقت کنند. در این مکتب بحث در مورد اقدامات دولت بدون در نظر گرفتن انگیزه‌ی کسانی که هدایت دولت را بر عهده دارند با بخش عمده‌ای از تحلیل‌های اقتصادی ناسازگار خواهد بود. بزرگان و بنیانگذاران مکتب انتخاب عمومی جیمز بوکانان، گوردون تالوک و آنتونی داونز هستند که جیمز بوکانان در سال ۱۹۸۶ به دلیل توسعه‌ی مبنای قراردادی و قانونی برای نظریه‌ی اقتصادی و تصمیم‌سازی سیاسی مفتخر به دریافت جایزه‌ی نوبل علوم اقتصادی گردیده است. ضعف اقتصاد نئوکلاسیک در پاسخگویی به مسائل و مشکلات در جوامع منظم غربی موجب تولد مکتب انتخاب عمومی گردید. لذا ناگفته نپیداست اقتصاد نئوکلاسیک در جهان سوم که مشکلات نظم اجتماعی در آن به مراتب حادثتر است نمی‌تواند داروی شفابخشی باشد. شاید بتوان گفت اقتصاد نئوکلاسیک بیش از یک ابزار آموزشی نمی‌باشد که تنها در یک مدینه‌ی فاضله کاربرد دارد و متأسفانه مسلط شدن تعلیم اقتصاد نئوکلاسیک در آموزش دانشگاهی علم اقتصاد در ایران یکی از علل ناکارآمد بودن اقتصادشناسان ایرانی در پاسخ به مسائل و مشکلات فراروی جامعه بوده است. بنابراین توجه به تحلیلهای نهادی، تاریخی، حقوقی و... در بررسیهای اقتصادی جامعه‌ی ما، الزام آورتر خواهد بود.م.

^۲ Methodological Individualism

^۳ فردگرایی که مبنای حقوقی لیبرالیسم است فرد را یک موجود قائم به خود و مستقل از دیگران در نظر می‌گیرد و بر مبنای آن تا آنجایی که فرد آزادی دیگران را محدود نکند حق سودجویی و کسب لذت را دارد. فردگرایی در این تعریف بار متعالی ندارد و بنابراین با تعالیم الهی می‌تواند در تعارض قرار گیرد.م.

^۴ یعنی هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت فردی وجود ندارد و مصلحت اجتماع جمع مصالح افراد است.م.

^۵ می‌دانیم که ممکن است واژگان یکسان از دید افراد و پارادایم مکاتب مختلف تفاسیر متفاوتی داشته باشند. به عنوان مثال لغت لیبرال در مکاتب مختلف معانی متنوعی دارد. بنابراین در مطالعه‌ی مقاله‌ی حاضر از اینجا به بعد توجه کنید که بوکانان زیرکانه، با زیر سوال بردن تفسیر ویکسل و دیدگاه مرسوم از سه مولفه‌ی اساسی فردگرایی روش شناختی، انسان اقتصادی و سیاست به عنوان موضوع مبادله با اعتقاد به درستی این سه مولفه به عنوان بنیانهای اساسی مکتب انتخاب عمومی، سعی می‌کند با دیدی انتقادی تفاسیر جدیدی را از این سه مولفه ارائه نماید و به اصطلاح کارها و تفاسیر ویکسل از این سه مولفه‌ی اساسی را یک گام به جلو ببرد. توجه به این موضوع در درک مقاله‌ی مهمی اساسی دارد که البته بوسیله‌ی حواشی یادآوری‌های لازم صورت خواهد پذیرفت.م.

اقتصادشناس روی انتخاب‌های فردی متمرکز می‌گردد. کاربرد این موضوع در بازار یا کنش‌های متقابل (تعامل‌های) بخش خصوصی، این رهیافت را به ندرت دچار چالش می‌سازد. فرض می‌شود افراد به عنوان خریداران و فروشندگان کالاها و خدمات معمولی (و به طور قانونی قابل مبادله)، قادر به انتخاب هر چیز احتمالی مطابق با ترجیحاتشان هستند و اقتصادشناس خود را ملزم به کنکاش عمیق پیرامون این ترجیحات (متغیرهای مستقل^۲ در توابع مطلوبیت افراد) نمی‌بیند. افراد خودشان منبع ارزیابی هستند و وظیفه اقتصادشناس ارائه یک توضیح-درک^۳ فرآیند از طریق است که این ترجیحات آزمون نشده در نهایت به یک الگوی پیامد پیچیده تعبیر گردند^۴.

کشف قرن هجدهم این بود که یک ساختار نهادی، مبادلات داوطلبانه بین افراد را تسهیل می‌کند. این فرآیند نتایجی را به بار آورد که ارزیابی آن می‌بایست اثباتی بوده و علم اقتصاد را به عنوان یک رشته آموزشی یا علم مستقل دانشگاهی ارائه می‌کرد. رابطه‌ی بین نتایج به نحو مثبت ارزش‌گذاری شده‌ی فرآیند بازار و ویژگی‌های نهادی خود این فرآیندها وقتی که "بازار" به طور کارآمد مورد تفسیر واقع می‌شود،^۵ به عنوان یک منبع ابهام ظاهر می‌گردد، گو اینکه چیزی ندا سر می‌دهد که "اقتصاد" به خاطر حداکثرسازی ارزش وجود دارد. کارایی در تخصیص منابع به گونه‌ای مستقل از فرآیندهایی که از طریق آنها انتخاب فرد اعمال می‌گردد، تعریف می‌شود.^۶

با توجه به این انتقال نامحسوس به سمت یک تفسیر غایت شناختی^۷ فرآیند اقتصادی،^۸ شگفت انگیز نخواهد بود که فرآیند سیاست و یا دولت به گونه‌ای مشابه تفسیر گردد. علاوه بر این، یک تفسیر غایت شناختی سیاسی برای قرن‌ها مضمون اصلی تئوری سیاسی و فلسفه‌ی سیاسی بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد در غیاب کاوش در تفاوت‌های بنیادی نقطه‌ی ارزیابی، تفاسیر "اقتصاد"^۹ و "حکومت (واحد سیاسی)"^{۱۰} دو به دو سازگار هستند. در تشخیص افرادی که در تولید پیامدهای بازار انتخاب و عمل می‌کنند نقضی وجود داشت و آن اینکه تحت محدودیت‌های خاص، بدون الزام به معرفی یک معیار ارزیابی خارجی، حداکثر سازی ارزش برای افراد شرکت کننده می‌توانست مورد قضاوت قرار گیرد.^{۱۱} طبیعت خود فرآیند [در اقتصاد] این اطمینان را می‌دهد که ارزشهای فرد حداکثر شده است. دورنمای این "حداکثر سازی ارزش" نمی‌تواند از بازار به سیاست گسترش داده شود چرا که سیاست ساختار سازگار انگیزه‌ی بازار را مستقیماً در بر ندارد. قرینه‌ی سیاسی دست نامرئی

^۱ Individuals as evaluating, choosing, and acting units

^۲ The arguments

^۳ Explanation-understanding

^۴ پس اصلاً اهمیتی ندارد که اسم بازار را به عنوان یک نهاد زمینه‌ای بیابیم یا نه ولی در سیاست نمی‌توانیم.

^۵ "the market" came to be interpreted functionally

^۶ به عبارتی دیگر اگر ترجیحات فرد (تابع مطلوبیت همه‌ی افراد) در اختیار ما باشد و نهاد بازار هم نباشد، می‌توانیم معادلات مربوطه را حل کرده و متغیرها را بهینه کنیم و در نتیجه به کارایی برسیم و هیچ توجهی هم به بازار نداشته باشیم و لذا ما به نهاد توجه نموده‌ایم. پس در بازار ما مشغول حل همان معادله‌ها هستیم و تولید ناشی از بازار ما را به همان نتیجه می‌رساند و ممکن است با یک ابر کامپیوتر سریع، محاسبات لازم را انجام داده و ترجیحات افراد را به ترجیحات اجتماعی تبدیل کنیم و به نتیجه‌ی دقیق‌تری هم برسیم.

^۷ Teleological

^۸ غایت‌شناسی (Teleology)، علل چهارگانه‌ی ارسطویی شامل علت فاعلی، غایی، مادی و صوری است. این تقسیم بندی استقرایی ارسطویی، مخصوص به موجودات مادی و مرتبط با تصرف آدمی در اشیاء است. علت غایی را می‌توان چنین توصیف کرد: علت رفتار شخصی که به مغازه‌ی کتابفروشی می‌رود این است که می‌خواهد کتاب بخرد بنابراین غایت رفتارش علت وجودی یا علت آن رفتار نیز است. هرگاه منای تبیین پدیده‌ای غایت‌هایی باشند که یک فرد، گروه یا یک نظام (سیستم) دنبال می‌کند، آن را تبیین غایت شناختی می‌نامیم. برای توضیح بیشتر غایت شناختی یا توضیح سه علل دیگر به کتب متنوع فلسفی، جامعه‌شناسی و... مراجعه کنید. منظور بوکانان در اینجا این است که ماهیت فرآیند در دنیای اقتصاد، حداکثر سازی ارزشهای فردی را تضمین می‌کند بنابراین می‌توانیم یک تفسیر غایت شناختی داشته باشیم اما این مهم در سیاست به مانند اقتصاد رخ نمی‌دهد. در اقتصاد می‌توان غایت را دید اما در سیاست چنین چیزی چندان محتمل نیست. *از نظر بوکانان در دنیای سیاست، فرآیند مهم است نه غایت.* پس بدین دلایل فردگرایی در بازار سیاست را باید به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد. همچنین غایت‌شناسی را می‌توان در دنیای مباحث اخلاقی مطالعه نمود. سمبل اخلاق غایت‌گرایانه سودگرایی (Utilitarianism) است و تحت آن با تسامح می‌توان گفت هدف وسیله را توجیح می‌کند. در ذیل واژه‌ی Deontologically که بعداً خواهد آمد در این ارتباط بیشتر توضیح خواهیم داد.

^۹ The economy

^{۱۰} The polity

^{۱۱} به عبارتی دیگر تعبیرهایی که از سیاست و اقتصاد می‌شود در فقدان تفحص در تفاوت‌های آنها، به مقدار زیادی شبیه به هم به نظر می‌رسند (تصور اینکه اقتصاد حداکثر سازی منافع فردی و سیاست حداکثر سازی منافع اجتماعی را به عهده دارد مورد نقد بوکانان است). ولی آن موقع نتوانستند بفهمند افرادی که نفع خود را حداکثر می‌کنند، نیازی ندارند که یک معیار ارزیابی کننده‌ی خارجی (مثل بازار) را هم وارد سازیم.

آدام اسمیت وجود ندارد. بنابراین شگفت انگیز نیست که تلاش صورت گرفته بوسیله ویکسل و سایر محققین اروپایی جهت گسترش تئوری اقتصادی به حیطه‌ی بخش عمومی سالهای سال توسعه نیافته باقی مانده بود.^۱

یک تئوری اقتصادی که اصولاً فردگرا باقی مانده ضرورتی ندارد که در دام یک چنین پوشش مشخصی از دام متدولوژیکی بیفتد. اگر اعمال حداکثرسازی جهت توضیح-درک^۲ فردی که انتخاب می‌کند بدون بسط به اقتصاد به عنوان یک کل^۳ اعمال گردد، ابدأ مشکلی در تحلیل رفتار فرد انتخاب‌کننده تحت زمینه‌های نهادی مختلف و در پیش‌بینی چگونگی تأثیرپذیری نتایج فرآیندهای متعامل^۴ از زمینه‌های تغییر، وجود ندارد. فردی که بین سیب و پرتغال انتخاب می‌کند همان فردی باقی می‌ماند که در رقابت انتخاباتی^۵ و در افاق رأی‌گیری^۶ از بین دو کاندیدای "A" و "B" یکی را بر می‌گزیند. به گونه‌ای آشکار، شاید تفاوت خود ساختارهای نهادی رفتار انتخاب را متأثر سازد. بسیاری از تئوری‌های مدرن انتخاب عمومی این ارتباطات را تبیین نموده‌اند. اما نکته‌ی من در اینجا یک اثر پایه‌ای‌تر از این دارد که رفتار انتخابی فرد را به طور یکسان تابع کاربرد تحلیل در همه‌ی محیط‌های انتخاب بدانیم.^۷ تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای باید اجازه‌ی پیش‌بینی تفاوت‌های ممکن در ویژگی‌های نتایجی که از بازار و ساختار متعامل سیاسی پدیدار می‌شوند را بدهد. این پیش‌بینی‌ها به خوبی تحلیلی که از آن منتج گردیده‌اند، به کلی عاری از محتوای دستوری هستند [و فقط اثباتی هستند].^۸

۳- انسان اقتصادی^۹

...در حقیقت نه قوه‌ی مجریه و نه قوه‌ی مقننه و به میزانی کمتر جناح اکثریت قوه‌ی مقننه... آنچه که تئوری حاکم به ما می‌گوید باید باشند، نیستند. آنها تشکیلات مجرد جامعه که هیچ فکری جز ترقی عمومی ندارند، نیستند.

...نمایندگان مردم در اکثر موارد، دقیقاً همانقدر در رفاه عمومی ذینفع هستند که رأی دهندگانشان، نه بیشتر و نه کمتر.

[ویکسل، صفحات ۸۶ و ۸۷]

این تحلیل می‌تواند^{۱۰} مجموعه‌ی محدودی از فروض بالقوه‌ی ابطال پذیر را بدون تصریح از پیش متغیرهای مستقل در توابع مطلوبیت فردی به دست دهد. اما اگر بدنبال پیش‌بینی‌های مربوط به اثرات انتقال در محدودیتها بر روی رفتار انتخابی باشیم، آنوقت باید برخی از متغیرهای مستقل شناسایی و تعیین^{۱۱} شوند. با این قدم، شاید قضایای قابل ابطال گسترده‌تری ارائه گردد.^۱ برای مثال اگر سیب و پرتغال به نحو مثبتی "خوب"

^۱ چون در دنیای سیاست به مانند اقتصاد دست نامرئی وجود ندارد. همچنین شاید بتوان گفت ویکسل و دیگران متوجه این تفاوت نشده بودند. پس بسط تئوری سیاسی به اقتصاد بخش عمومی ناموفق بوده زیرا انگیزه‌ای که در اقتصاد هست در سیاست نیست. بنابراین به دلیل تفاوت در ساختار انگیزه‌ها فردگرایی اقتصادی در سیاست کارکرد ندارد و باید تفسیری نو از آن را ارائه کرد.

^۲ Explanation-understanding

^۳ aggregation

^۴ Interaction processes

^۵ The levers marked

^۶ Polling booth

^۷ رفتار انتخابی فرد نسبت به محیط نهادی(اقتصاد یا سیاست) تحت تأثیر قرار می‌گیرد و یکسان نیست.

^۸ در واقع بوکانان اظهار می‌دارد که تمام اشتباهات در مقایسه‌ی محیط سیاست و اقتصاد ناشی از آن است که ما تفاوت فضاها را در نظر نگیریم و فقط معیار حداکثر سازی منفعت در اقتصاد و سیاست را در نظر داشته باشیم و همچنین معتقد است که در بازار سیاست چیزی به نام هدف کلی وجود ندارد و فقط فرد حداکثر کننده است. اگر فرد را در نظر بگیریم دچار چنین اشتباهی نمی‌شویم، چون انگیزه‌های افراد در بازار سیاست یکسان با اقتصاد در نظر گرفته نمی‌شود و بنابراین باید تفاوت نهادها در نظر گرفته شود.

^۹ Homo Economicus

^{۱۰} در اقتصاد نئوکلاسیک فرض بر این است که دولت موجودی مستبد و خیرخواه و بنابراین بعنوان نماینده‌ی مردم بدنبال حداکثر سازی منفعت مردم است. ولی بر طبق نظرات مکتب انتخاب عمومی و مطالب این مقاله اینچنین نیست که نمایندگان سیاسی مردم به این شکل رفتار کنند. این افراد بدنبال منافع خودشان هستند ولی چون بقاء حاکمان در این است که منافع مردم حفظ شود، به مردم اینطور نشان می‌دهند که به دنبال حداکثر کردن منافع آنها هستند. در این نگرش، این رفتار بخاطر خیرخواهی و وارسته بودن نیست.

^{۱۱} Identification and signing

ارزشگذاری شوند^۲ آنگاه اگر قیمت سیب نسبت به پرتغال کاهش یابد، سیب بیشتری نسبت به پرتغال خریده می‌شود، اگر درآمد به نحو مثبتی "خوب" ارزشگذاری شود و اگر نرخ نهایی مالیات روی منبع درآمدی A نسبت به منبع درآمدی B افزایش یابد، آنگاه تلاش بیشتری جهت کسب درآمد به سمت منبع B انتقال می‌یابد. اگر بخشش خیرخواهانه به نحو مثبتی "خوب" ارزشگذاری شود آنگاه اگر هدایای خیر از مالیات معاف باشد، پیش‌بینی می‌شود بخشش‌های بیشتری اتفاق افتد. اگر رانتهای مادی به نحو مثبتی ارزش‌گذاری شده باشند آنگاه اگر قدرت تحت اختیار یک کارگزار سیاسی به منظور توزیع رانتهای افزایش یابد، افراد امیدوار و مطمئن به دریافت این رانتهای، منابع بیشتری در تلاش جهت متأثر ساختن تصمیم کارگزار [به نفع خود]، سرمایه‌گذاری خواهند کرد. توجه کنید که شناسایی و تعیین متغیرهای مستقل در توابع مطلوبیت، ما را به عملیاتی کردن نزدیک می‌کند بدون اینکه وزنه‌های نسبی این متغیرهای مستقل متمایز، از قبل تصریح شده باشند. برای ارائه‌ی یک تئوری اقتصادی کاملاً عملیاتی از رفتار انتخابی در بازار یا تعاملات سیاسی، نیازی نیست ثروت خالص یا درآمد خالص را به عنوان [تنها] عامل مؤثر و مشوق قوی روی رفتار در نظر بگیریم.^۳

در هر بسط مدل رفتار عقلایی فرد به سیاست، این تمایز بین شناسایی و تعیین متغیرهای مستقل از یک طرف و تعیین وزن این متغیرها از طرف دیگر توجه بیشتری را طلب می‌کند. بسیاری از منتقدان "تئوری اقتصادی سیاست"^۴ انتقاداتشان را بر مبنای این پیش‌فرض که این قبیل تئوری‌ها الزاماً در بر دارنده‌ی فرض حداکثر سازی ثروت خالص هستند، بنا می‌کنند، فرضی که مشاهداتشان در بسیاری از مواقع آن را ابطال می‌کند.^۵ خیلی از کاربران علاقمند این تئوری ممکن است گاهی اوقات برای برخی از تعبیرهای غلط تعدادی از منتقدان زمینه‌هایی را پیشنهاد نمایند. حداقل فرض انتقادی برای قدرت توضیحی تئوری اقتصادی سیاست برای فردی که انتخاب می‌کند فقط این است که نفع شخصی اقتصادی قابل تشخیص (برای مثال ثروت خالص، درآمد، موقعیت اجتماعی) به نحو مثبتی "خوب" ارزشگذاری شده باشد. این فرض نفع اقتصادی را در یک موقعیت مسلط قرار نمی‌دهد و به هیچ وجه درصد نسبت دادن صفت شیطانی یا خبیث به بازیگران سیاسی نیست. از این لحاظ تئوری با ساختار انگیزشی تئوری اقتصادی استاندارد رفتار بازار تطابق می‌یابد. تفاوت در نتایج پیش‌بینی شده، از بازار و تعامل سیاسی ناشی می‌شود که خود این مطلب از تفاوت در ساختارهای این دو محیط نهادی سرچشمه می‌گیرد نه از تغییر در انگیزه‌های افراد به عنوان حرکت آنها بین نقش‌های نهادی.^۷

۴- سیاست به عنوان موضوع مبادله^۸

به نظر بی‌انصافی آشکار است اگر شخصی مجبور به مشارکت در هزینه‌های فعالیتی گردد که منافع وی را بیشتر نمی‌سازد و شاید صد درصد هم مخالف منافع آن شخص باشد.
[ویکسل، صفحه‌ی ۱۸۹]

^۱ اگر در آرگومانهای (متغیرهای مستقل) رفتار شخص بگوئیم نفع شخصی وجود دارد، می‌توانیم فرضیات بالقوه‌ی ابطال‌پذیری را بوجود آوریم و از دو تابع مطلوبیت که نفع خصوصی را بیشتر می‌کنند، آن را انتخاب می‌کنیم که نفع را بیشتر افزایش می‌دهد ولی باید گفته باشیم نفع شخصی چیز مثبتی است. پس علامت گذاری متغیرهای توابع باید انجام شده باشد.م.

^۲ Positively valued "good"

^۳ انسان اقتصادی یعنی اینکه همه چیز در نفع شخصی نهفته است و فرد تنها در پی حداکثر سازی ثروت خالص و یا درآمد خالص است. در اینجا بوکانان اظهار می‌دارد که نفع شخصی تنها یکی از متغیرهای مستقل مهم در تابع مطلوبیت افراد است و متغیرهای مهم دیگری نیز وجود دارند. به عبارتی دیگر تشخیص و علامت گذاری آرگومانها (متغیرهای مستقل) ما را به سوی عملیاتی کردن می‌برد، بدون آنکه تشخیص قبلی از وزن آرگومانها داشته باشیم. نیازی نیست که برای اینکار نفع شخصی را انگیزه‌ی مسلط بدانیم و فقط کافی است نفع شخصی را یکی از عوامل مسلط بدانیم. بنابراین می‌بینیم که در اینجا بوکانان به مانند فردگرایی روش شناختی، بار دیگر تعریف مرسوم انسان اقتصادی را زیر سوال می‌برد و تفسیر دیگری از آن را در دنیای سیاست ارائه می‌نماید. به طوری که در تعریف انسان اقتصادی در دنیای سیاست می‌توان گفت که نفع شخصی تنها یکی از آرگومانهای (متغیرهای مستقل) مهم افراد است و عوامل مهم دیگری هم بسته به مورد، وجود خواهند داشت.م.

^۴ Economic theory of politics

^۵ مثلاً در مورد هدف نمایندگان مجلس.م.

^۶ Identifiable economic self-interest

^۷ تفاوتها، ناشی از ساختارهای متفاوت است (چون ساختار بازار با میدان عمل سیاسی فرق دارد) ولی آدمها همان آدمها هستند و فقط محیط نهادی آنها تفاوت کرده است. به عبارت دیگر محیط نهادی (در سیاست یا اقتصاد) بر تصمیم‌گیری مؤثر است.م.

^۸ Politics as Exchange

افراد انتخاب می‌کنند و تا زمانی که چنین می‌کنند نفع اقتصادی قابل تشخیص، یکی از کالاهایی است که آنها به نحو مثبتی آن را ارزشگذاری می‌کنند خواه رفتار در بازار تجلی یابد یا در سیاست. اما بازارها نهادهای مبادله‌اند یعنی اینکه افراد به قصد مبادله‌ی یک چیزی به جای چیز دیگر وارد بازار می‌شوند. آنها به قصد پیشبرد نتیجه‌ای فرامبادله یا مافوق فردگرایی^۱ وارد بازار نمی‌شوند.^۲ بازارها کارکرد انگیزشی ندارند؛ بدین معنی که حس آگاهانه‌ای از سوی افراد وجود ندارد که بر طبق آن حس پیامد کلی مرجح یا "تخصیص" یا "توزیع" کلی از این فرآیند مبادله ناشی شود.^۳

گسترش مفهوم سازی مبادله به سیاست در تقابل با این پیشداوری سنتی قرار می‌گیرد^۴ که افراد از طریق جستجوی مشترک برای [اهداف بزرگتر] خوبی، حقیقت و زیبایی^۵ در سیاست مشارکت می‌کنند، این ایده‌آلهایی که مستقل از ارزشهای شرکت‌کنندگان تعریف می‌شوند ممکن است در رفتار آنها تجلی یابند شاید هم خیر. در این نگرش فلسفه‌ی سیاسی، سیاست ابزاری جهت پیشبرد این اهداف بزرگتر است.

ویکسل، که در این مورد نظریه پردازان مدرن انتخاب عمومی از وی تبعیت می‌کنند، به هیچ یک از این چیزها معتقد نیست.^۶ تفاوت مربوط بین بازارها و سیاست در راستای انواع ارزشها یا منفعتی^۷ که افراد تعقیب می‌کنند، نیست بلکه در امتداد شرایطی که تحت آن شرایط افراد منافع گوناگون خود را تعقیب می‌کنند، قرار دارد.^۸ سیاست یک ساختار پیچیده‌ی مبادله بین افراد است، یک ساختار درونی که افراد جهت اطمینان مشترکاً اهداف تعریف شده‌ی شخصی خود را که نمی‌توانند به گونه‌ای کارآ از طریق مبادلات ساده‌ی بازاری برآورده گردند، جستجو می‌کنند.^۹ در نبود منفعت فرد، هیچ منفعتی وجود ندارد. در بازار، افراد مبادله‌کننده‌ی سیب به جای پرتقال هستند. در سیاست، افراد در مورد سهم شدن در مشارکت‌هایی که هزینه‌هایشان معمولاً مطلوب است، توافق می‌کنند: طیفی از خدمات، از ایستگاه آتش نشانی محلی گرفته تا قضاوت.^{۱۰}

^۱ Supra-exchange or Supra-individualistic

^۲ در بازار نمی‌توان به نتایجی فراتر از مبادله و مافوق فردگرایی رسید.

^۳ مفهوم این است که افراد آنقدر حسابگر و مراقب نیستند که وقتی وارد بازار اقتصاد می‌شوند مثلاً ۷۵۳ گرم پرتقال بخرند (فرامبادله یا فردگرایی افراطی) تا طبق خرید آنها فلان پیامد کلی یا فلان تخصیص یا توزیع کلی از فرآیند مبادله‌ی آنها در اقتصاد حاصل گردد. در حالی که در بازار سیاست می‌تواند چنین نباشد و نتایج کلی از عمل سیاسی مد نظر افراد تأثیر پذیرد. مثلاً فرد به کسی رأی می‌دهد که بیشتر طرفدار عدالت است تا کارایی که در این حالت نتیجه‌ی کلی عدالت مد نظر فرد است. همچنین در بازار سیاست انتخاب بین شقوق مختلف سیاستهای دولت وجود دارد. در بازار سیاست شما انتخاب‌هایی می‌کنید که ممکن است پیامد آن انتخاب شما نباشد ولی اگر به یک سیاست رأی ندهید باید تبعات قبول شدن رأی مخالف خود را بپذیرید.

^۴ Counters the classical prejudice

^۵ The good, the true, and the beautiful

^۶ ویکسل اعتقاد نداشت که سیاست به دنبال هدف‌های بزرگتر است.

^۷ Values/interest

^۸ در سیاست نمی‌توان ارزشگذاری فردی را حذف کرد. سیاست اقتصادی مستقل و خارج از تمایلات افراد مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرد و باید به افراد جامعه و نظام ارزشی آنها توجه شود. بوکانان بیان می‌کند که چگونه ترجیحات فردی را به ترجیحات اجتماعی تبدیل کنیم و در این راستا می‌توانیم از فردگرایی استفاده کنیم. بدین صورت که نظام ارزشگذاری فرد را داشته باشیم و فرآیند مورد نیاز را هم بررسی کنیم و بحث ایده‌آلها هم مهم نیست. پس بر عکس اقتصاد، سیاست به نتیجه کار ندارد و تمرکز خود را بر روی فرآیند قرار می‌دهد، فرآیندی که از مسیر آن تصمیمات اقتصادی گرفته می‌شود و نتیجه ممکن است دلخواه ما باشد یا نباشد. پس علیرغم اینکه افراد رفتار اقتصادی دارند ولی نتیجه‌ی آن مثل بازار اقتصادی نیست به طوریکه در اینجا افراد غایت‌گرا نیستند و فرآیندگرا هستند.

^۹ منافعی که نمی‌تواند با دنبال کردن نفع شخصی در بازار به دست آید (مثل کالای عمومی) را بطور دسته جمعی تعقیب می‌کنند.

^{۱۰} در یک دسته بندی کلی در اقتصاد دو بازار داریم: بازار کالای خصوصی و بازار کالای عمومی. در بازار کالای خصوصی اتفاق آراء وجود دارد بدین معنا که کلیه‌ی افراد پذیرفته‌اند فلان کالا با این قیمت مبادله گردد. در بازار کالای خصوصی افراد بسته به شرایط متفاوت خودشان، مقادیری که در عکس العمل به قیمت بازار تهیه می‌کنند، متفاوت می‌شود، که این ناشی از ترجیحات است. ولی در مورد کالای عمومی اگر تصمیم به یک کار گرفته شود، همه‌ی کسانی که آنجا هستند امکان استفاده از کالای عمومی را به نسبت برابر دارند و در نتیجه هزینه‌ی این انتخاب را باید بدهند، چه انتخاب کرده باشند و چه نکرده باشند. پس هزینه‌های تصمیم جمع بر همه یکسان است و در اینجا مقادیر یکسان است و قیمت‌ها متفاوت می‌گردد یعنی کالای عمومی برای برخی بیشتر ارزش دارد و برای برخی کمتر و چون ارزشها متفاوت است مسأله‌ی رأی گیری به وجود می‌آید. بدلیل ترجیحات متفاوت، اتفاق آراء نداریم و چون در مقدار مصرف انعطاف نداریم پس مثل کالای خصوصی هم نیست بنابراین به قاعده‌ی اکثریت آراء تنزل می‌کنیم در نتیجه مباحث رأی گیری پیش می‌آید. برای مطالعه‌ی بیشتر در زمینه‌ی مباحث مرتبط با رأی گیری به کتب و مقالات متنوع اقتصاد بخش عمومی مراجعه فرمایید.

مبنای نهایتاً داوطلبانه برای توافق سیاسی با مشخصه‌ی بسیاری از تحلیل‌های مدرن که تأکیدشان بر روی سیاست بعنوان قدرت است، در تضاد قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد وجود عناصر زورگویانه در فعالیت دولت، به سختی با مدل مبادله‌ی داوطلبانه میان افراد وفق پیدا می‌کند. از این رو شاید بپرسیم: اعمال زور به چه هدفی؟ چرا باید افراد خودشان را تابع زورگویی ذاتی در فعالیت جمعی قرار دهند؟ جواب واضح است. افراد فقط در صورتی به زورگویی دولت، سیاست گردن می‌نهند که حد نهایی "مبادله‌ی" ناشی از قانون از منافع آن بیشتر باشد. بدون بعضی از مدل‌های مبادله، زورگویی دولت بر فرد سازگار با معیار^۱ ارزشی فردگرایانه که بر مبنای یک نظم اجتماعی لیبرال زمینه سازی شده است، نمی‌باشد.^۲

۵- شالوده‌ی سیاست اقتصادی^۳

... هیچکس بهتر از خود افراد قادر به قضاوت در این مورد نخواهد بود که آیا منافع فعالیت پیشنهادی به شهروندان بزرگتر از هزینه‌شان

است یا نه.

[ویکسل، صفحه‌ی ۷۹]

^۱ norm

^۲ در اینجا بوکانان بار دیگر به مانند موارد فردگرایی و انسان اقتصادی، با برشمردن تفاوت‌های دنیای اقتصاد با سیاست، چنین اظهار می‌دارد که داستان مبادله در دنیای اقتصاد با سیاست تفاوت دارد. برای مثال در مدل تعادل عمومی والراسی دو فرد با کمک حراج‌گذار به طور داوطلبانه تا آنجایی مبادله می‌کنند که دیگر بهبود پارتو امکان نداشته باشد (نقاط روی منحنی قرارداد). اما در دنیای سیاست اگر چه مبادله صورت می‌گیرد اما ماهیت، توضیح و تفسیر آن با دنیای اقتصاد متفاوت است. در دنیای سیاست، مبادله همیشه داوطلبانه نیست. به عبارتی دیگر مبنای داوطلبانه بودن برای توافق سیاسی با برخی از تحلیل‌های جدید مبیانت دارد، چون سیاست روی اجبار و اعمال جبر است (برای مثال اگر چه افراد به طور داوطلبانه تمایل به پرداخت مالیات ندارند اما مطابق قوانین بازار سیاست باید تابع جبر شوند و مالیات خود را بپردازند). لذا مشکل است این جبر را با مدل داوطلبانه تطابق داد. با این همه می‌توان سوال کرد که اعمال جبر به چه منظور؟ چرا افراد خود را به جبر تسلیم می‌نمایند؟ تا زمانی با این اعمال جبر بوسیله‌ی افراد موافقت می‌شود که منافع شخص را پیش می‌برد چون اعمال جبر ممکن است یکبار در مقابل شما ولی یکبار هم برای طرف مقابل شما یا به نفع شما بکار رود. لذا چون منافع اشخاص تامین می‌شود، افراد آن را می‌پذیرند. پس اعمال جبر باید با نوعی مدل مبادله خاص خود مورد سنجش قرار گیرد. همچنین این موضوع را می‌توان از منظری دیگر نیز تفسیر کرد (به نقل از فرهنگ انتقادی جامعه شناسی، ترجمه‌ی نیک گهر، فرهنگ معاصر ۱۳۸۵): از قضیه‌ی عدم امکان ارو و سایر دلایل می‌دانیم که اصل اکثریت بیان کننده‌ی اراده‌ی عمومی نیست. حال چگونه قاعده‌ای که چنان در معرض تردید و اعتراض است به عنوان منشاء تکلیفی شناخته می‌شود که به تصمیم جمعی، منزلت قانون و به افراد، منزلت شهروندان را اعطاء می‌کند؟ این دگردیسی را به دو مجموعه‌ی علل می‌توان مربوط دانست. نخست در سنت سیاسی غرب، خواه در منابع یونانی و خواه در منابع یهودی‌اش، آنچه مشروعیت قانون را تضمین می‌کند و آن را از یک فرمان ساده متمایز می‌کند غیر شخصی بودن قانون است. مشروعیت قانون از منبع الهی است یا منبعی از خواست و اراده‌ی افرادی است که از آن اطاعت می‌کنند. در هیچ حالتی مشروعیت قانون بر هوا و هوس یا بر منافع فرد یا جناحی از جمعیت نمی‌تواند مبتنی باشد. از این تعریف سلبی که معلوم می‌کند چه چیزی قانون نیست و چه چیزی نمی‌تواند قانون به حساب آید هیچ ضرورت منطقی ایجاب نمی‌کند اکثریت حق فرمانروایی بر اقلیت را داشته باشد. لیبرالهایی مثل بنژامن کنستان و آلکسی دو توکویل تأکید کرده‌اند استبداد اکثریت به همان اندازه تحمل ناپذیر است که خودکامگی یک فرد تنها. برای تبیین مشروعیتی که رویه‌ی اکثریت از آن برخوردار است باید نه فقط "مشتقات" دینی یا فلسفی همراه با آن، بلکه گستره‌ی حوزه‌ی قضاوتش را نیز در نظر گرفت. اگر ویرانی یا آبادانی و زندگی یا مرگ افرادی که اقلیت را تشکیل می‌دهند به نتیجه‌ی فقط یک رأی بستگی داشته باشد پس باید انتظار داشت آنان به حکم اکثریت گردن نهند [در صورتی اقلیت از اکثریت اطاعت می‌کنند که این اطاعت آنها را از هستی ساقط نکند]. اگر برعکس مرز میان منافع اشخاص حقیقی و آنچه اکثریت می‌تواند درباره‌اش تصمیم بگیرد، مشخص شده باشد، اراده‌ی آنهاست که در انتخابات برنده شده‌اند مورد قبول کسانی که در آن بازنده شده‌اند قرار می‌گیرد، مخصوصاً که نتیجه‌ی انتخابات منافع حیاتی‌شان را (به معنای واقعی کلمه) به خطر نمی‌اندازد. اگر، علاوه بر آن، بازندگان شانس و امید داشته باشند در آینده‌ی قابل پیش بینی می‌توانند جزو برندگان باشند، با شکیبایی با ناکامی‌شان کنار خواهند آمد. اگر شکست آنها در انتخابات، حتی زمانی که جزو اقلیت‌اند، آنان را از پیروزی در انتخابات بعدی منع نکند این تنوع برد و باخت‌ها آنان را به قبول اصل جاننشینی متناوب راضی می‌کند. و بالاخره اگر برنامه‌های اکثریت به طور معقول با موفقیت همراه باشد و در کل به هدفهایی که اعلام کرده‌اند نایل شده باشند احتمال پیوستن جناحی قابل ملاحظه از اقلیت به آنان افزایش می‌یابد. بنابراین، ماهیت روابط میان حکومت و گروه مخالفان است که ماهیت روابط میان اکثریت و اقلیت را تبیین می‌کند. روابطی که تبلور تجربه‌ی تاریخی‌اند و در استراتژیهای آزموده‌ی هنر سیاست تجسم یافته‌اند. حتی اگر انتخابات به معنای دقیق کلمه بازتاب اراده‌ی عمومی نباشد، اکثریت می‌تواند به طور مشروع به نام بدنه‌ی سیاسی تصمیم بگیرد، مشروط به اینکه اولاً اقلیت نه محروم باشد و نه خود را محروم احساس کند، دوم اینکه سیاستی که اکثریت به اجرا گذاشته است عملی باشد. این دو معیار، آسیب پذیری نهادی قاعده‌ی اکثریت را نمایان می‌کنند.

^۳ The constitution of economic policy

مفهوم‌سازی مبادله‌ای سیاست در اشتقاق (ریشه‌شناسی) تئوری دستوری سیاست اقتصادی اهمیت می‌یابد.^۱ بهبود در کارکرد سیاسی بر حسب هر رضایت‌خاطری که از طرف افراد مطلوب است سنجیده می‌شود نه بر حسب برخی از ایده‌آلهای فرا فردگرایی^۲ خارجی تعریف شده. البته شاید آنچه از نظر افراد مطلوب است برای خیلی از مردم نیز چنین باشد، در حقیقت تفاوت بین مبادله‌ی بازاری و مبادله‌ی سیاسی در اشتراک اهداف^۳ افراد در مبادله‌ی سیاسی نهفته است. با وجود این، توافق آرمانی بر روی اهداف سیاسی اجازه‌ی هیچگونه سرکوب ارزیابی فردی را نمی‌دهد. دوباره به گونه‌ای مفهومی، توافق از آشکار سازی رفتار انتخابی افراد نمایان می‌گردد. توافق مشترک معمولی باید به دقت از هر تعریف خارجی مشخص یا توصیفی که "خوب" اشخاصی هستند که "باید موافق" باشند،^۴ متمایز گردد.

عواقب محدود کننده برای یک تئوری دستوری سیاست اقتصادی شدید است. معیاری که از طریق آن ممکن است سیاست مستقیماً ارزیابی گردد وجود ندارد. ارزیابی غیر مستقیم ممکن است بر مبنای برخی سنجش‌های درجه‌ای که فرآیند سیاسی، تبدیل رجحانهای ابراز شده فردی به پیامدهای سیاسی قابل مشاهده را تسهیل می‌کند، قرار گیرد. تمرکز توجه ارزیابی به خود فرآیند تبدیل می‌شود به طوری که در تباین با نتیجه^۵ یا الگوی پیامد قرار می‌گیرد. بنابراین "بهبود" باید در اصلاحات، در فرآیند و در تغییر نهادی جستجو گردد، که این موارد اجازه خواهند داد عملیات سیاسی در انعکاس دقیقتری از مجموعه‌ی نتایجی که بوسیله‌ی شرکت کنندگان ترجیح داده می‌شوند، قرار گیرد. یک راه بیان تفاوت بین رهیافت ویکسل^۶ و آنچه که هنوز سنت اقتصاد دستوریست این است که گفته شود *شالوده‌ی*^۷ سیاست به جای خود سیاست هدف مرتبطی برای اصلاح^۸ می‌باشد. تشبیه^۹ به یک بازی ساده تفاوتها را در اینجا نشان می‌دهد. رهیافت ویکسل روی اصلاح قواعدی متمرکز می‌گردد که شاید منفعت بالقوه‌ی همه‌ی بازیگران در آن باشد به طوری که این اصلاح در تضاد با بهبود استراتژی بازی برای بازیگران خاصی در درون قواعد تعریف شده یا موجود می‌باشد.

در تئوری استاندارد انتخاب در بازارها، بی‌علاقگی یا کم‌علاقگی به طرز تشکیل محیط انتخاب وجود دارد. ما به سادگی فرض می‌کنیم که افراد قادر به تحقق بخشیدن ترجیحاتشان می‌باشند، اگر فرد بخواهد یک پرتغال خریداری کند، ما فرض می‌کنیم که او می‌تواند چنین کند. بین ابراز ترجیح آشکار شده و رضایت مستقیم مانع نهادی وجود ندارد. نابودی یا شکست بازار ربطی به تبدیل ترجیحات فرد به پیامد ندارد اما در آن، انتخاب برخی از افراد با حالتی که با دیگران در مبادله [در نبود شکست بازار] مواجه می‌شوند، متناظر نیست. "کارایی" در تعامل بازاری به شرطی تضمین می‌شود که شرکت کنندگان مواجه با اختیار انتخاب یکسانی باشند.

در مبادله‌ی سیاسی فرآیند تمرکز زدایی شده‌ای که اجازه دهد "کارایی"، به مانند ارزیابی یک بازار، به صورت وظیفه‌شناسی اخلاقی^{۱۰} ارزیابی گردد، وجود ندارد.^{۱۱} افراد به لحاظ طبیعت کالاهایی که در سیاست جمعی "خریداری می‌گردد" نمی‌توانند رفتار خودشان را به رابطه‌ی

^۱ هر چه سیاست به مبادله نزدیکتر باشد، بهتر قلمداد می‌شود.م.

^۲ Supra-individualistic

^۳ Sharing of objectives

^۴ Description of that "good" upon which persons "should agree."

^۵ End-state

^۶ Wicksellian approach

^۷ Constitution

^۸ reform

^۹ analogy

^{۱۰} deontologically

^{۱۱} Deontology که بوکانان از آن در اینجا استفاده کرده مفهومی فلسفی است. این اصطلاح را بنتام (morality(1834) برای نشان دادن بررسی واقعی (نه بررسی نظری و تئوریک) وظایف اخلاقی وضع کرد. زیرا وظیفه از نظر وی (بر خلاف کانت) امری مطلق نیست بلکه امری تجربی و وابسته به شرایط اجتماعی است (به زبان اقتصادی شاید بتوان گفت وظیفه از نظر بنتام امری اثباتی و از نظر کانت امری دستوری است). این اصطلاح در زبان فرانسه بر وظایف حرفه‌ای (شغلی) اطلاق می‌شود. مانند "وظایف پزشک" یعنی آدابی که یک پزشک باید رعایت کند و "وظایف معلم" یعنی اصول و قواعد رفتار ویژه‌ی او. بنابراین deontology را می‌توان وظیفه‌شناسی (در اخلاق شناسی، نگرشی که در آن، بیشتر به وظیفه‌های اخلاقی توجه می‌شود تا به حقیقت و نیکی) معنا کرد. واژه‌ی Deontology هم به مانند غایت‌شناسی (همانطور که در ذیل این واژه آمد) جزو مباحث اخلاقی است. در یک دسته بندی کلی مباحث اخلاقی به سه دسته‌ی ۱- اخلاق تحلیلی (Analytical Ethics) ۲- اخلاق هنجاری (Normative Ethics) و ۳- اخلاق توصیفی (Descriptive Ethics) تقسیم بندی می‌شوند. مورد دوم یعنی اخلاق هنجاری (که برای مباحث ما مهمتر است) نیز به سه دسته‌ی ۱- اخلاق وظیفه‌شناسانه (Deontological Ethics) ۲- اخلاق غایت‌شناسانه (Teleological Ethics) و ۳- اخلاق فضیلت (Virtue Ethics) تقسیم بندی می‌گردد. در این مقاله به مورد اول و دوم اشاره گردیده است. بنابراین، به طور خلاصه و با تسامح می‌توان گفت که طبق رهیافت اخلاق وظیفه‌شناسانه، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند (باید راست گفت ولو اینکه به ضرر باشد-نظر کانت) اما طبق رهیافت اخلاق غایت‌گرایانه، هدف وسیله را توجیه می‌کند (باید هر طور شده به نتیجه‌ی

مبادله‌ی معمول تعدیل نمایند. قیاس سیاست به تجارت تمرکززدایی شده‌ی بین افراد، باید ویژگی معمول همه‌ی مبادلات، یعنی توافق بین افراد شرکت کننده را داشته باشد. قاعده‌ی اتفاق آراء^۱ برای انتخاب جمعی، قیاس سیاست به مبادله‌ی آزاد کالاهای قابل تفکیک در بازارها است. بنابراین امکان دارد [فرآیند] سیاست را مستقل از نتایج ارزیابی کنیم و این از طریق تعیین درجه‌ی تطابق بین قواعد نیل به تصمیمات^۲ و قاعده‌ی منحصر بفردی که "کارایی" را تضمین می‌کند میسر است که این قاعده همان قاعده‌ی اتفاق آراء یا توافق بین همه‌ی شرکت کنندگان است. سپس اگر "کارایی" به عنوان معیار مطلوب پذیرفته شده باشد، دوباره مثل تفسیری که آمد، بهبود دستوری در فرآیند بوسیله‌ی حرکت به سمت شرط اتفاق آراء سنجیده می‌شود. شاید این مطلب برای اشاره در این نقطه مفید باشد که توصیف خود ویکسل از طرح‌اش بر حسب "عدالت" به جای "کارایی" تطابق دقیق این دو معیار را در متن مبادله‌ی داوطلبانه پیشنهاد می‌کند.^۳

البته همانطور که مشاهدات هم نشان می‌دهند، سیاست از مبادله‌ی همکاری جویانه‌ی جمعی ایده‌آل^۴ که قاعده‌ی اتفاق آراء را تحقق بخشد، فاصله دارد. به نظر می‌رسد معادل سیاسی هزینه‌های مبادلاتی، تعقیب "کارایی" ایده‌آل را در قیاس با پیگیری آن در بازارها، حتی فراتر از مرزهای منطق^۵ قرار می‌دهد. اما موانع برای تحقق ایده‌آل، تعریف ملاک خود ایده‌آل را رد نمی‌کنند. در عوض این موانع خودشان به یک تعمیمی از "محاسبات تفویض اختیار"^۶ ملحق می‌شوند.

خود ویکسل، فراتر از حمایت از اصلاح ساختارهای تصمیم‌گیری قانونگذاری نرفت. پیشنهاد وی ارتباط بین تصمیمات مخارج و تأمین مالی را ضروری می‌داند،^۷ او همچنین یک قاعده‌ی شبه اتفاق آراء^۸ را برای هزینه‌های تعهد نشده^۱ پیشنهاد کرد. ویکسل به تعمیم تحلیل

خوب رسید-نظر بنتام و میل). سمبل اخلاق غایت گرایانه سودگرایی و منفعت گرایی است که شعارشان بیشترین سود برای بیشترین افراد است و این از سودگرایی جمعی حمایت می‌کند که شعار افرادی چون بنتام و میل است. اما نیچه از سودگرایی فردی حمایت می‌کند که بر طبق آن، فرد باید به اخلاق خود نظر داشته باشد و به بقیه کاری نداشته باشد. اخلاق نتیجه‌گرا(منهای نیچه) اخلاقی اجتماعی است در حالیکه اخلاق وظیفه‌گرا(مثل کانت) فردگرایانه است. در سودگرایی جمعی، که به منفعت جمع نظر دارد، جمع و تفریقی صورت می‌گیرد که معروف به چرتکه‌ی بنتام است. یعنی هر عملی را در نظر بگیریم باید دید که آیا منافعی برای جامعه نسبت به مضارش بیشتر است یا نه(در فهم این مباحث از رهنمودهای آقای دکتر حسن جعفری تبار، عضو هیأت علمی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران استفاده نموده‌ایم که بدینوسیله از ایشان تشکر می‌گردد). بنابراین شاید بتوان گفت که رهیافت رونالد کوز هم در مقاله‌ی معروف مسأله‌ی هزینه‌ی اجتماعی از رویکرد سودگرایی جمعی تبعیت می‌کند. در اینجا به نظر می‌رسد که طبق عقیده‌ی بوکانان، ارزیابی یک بازار از کارایی بصورت وظیفه‌ی اخلاقی است اما در دنیای سیاست و مبادله‌ی سیاسی چنین چیزی صحیح نیست. همچنین توجه داشته باشید که واژه‌ی Deontology با واژه‌ی فلسفی ontology به معنای هستی‌شناسی، علیرغم شباهت ظاهری، چندان قرابت معنایی ندارد.

^۱ unanimity

^۲ The rules of reaching decisions

^۳ چون اصل بر فرد گذاشته شده است پس در سیاست نباید دنبال ایده‌آلها باشیم بلکه باید به دنبال به دست آوردن رضایت افراد باشیم. در هدفهای سیاسی نباید ارزشگذاریهای فردی را حذف کنیم. سیاست اقتصادی نمی‌تواند بطور مستقل و خارج از تمایل افراد مورد ارزشگذاری قرار گیرد. بنابراین بهترین فرآیند، فرآیندی است که ترجیحات فردی بیان شده را به نتایج سیاسی انتقال دهد(باید به دنبال کشف فرآیندی باشیم که نتیجه‌ای را بدهد که مردم راضی باشند). یعنی از ترجیحات یک تصمیم جمعی درآید. از تصمیم جمعی نمی‌توان به تصمیم فردی رسید اما اگر فرآیند صحیح باشد از تصمیم فردی می‌توان تصمیم جمعی را استخراج کرد. به عبارتی دیگر سیاست نباید به نتیجه توجه کند، بلکه باید توجه خود را معطوف به فرآیند سازدم.

^۴ The idealized collective-cooperative exchange

^۵ Bounds of reason

^۶ Calculus of consent

^۷ بر خلاف تأکید ویکسل و نظریه پردازان مدرن مکتب انتخاب عمومی، در عمل با دو بخش بودجه مجزا برخورد می‌شود. به لحاظ بودجه‌ای، در مواردی مثلاً در اخذ بعضی عوارض، تا محل هزینه کرد درآمد آن مشخص نباشد، عوارض را هزینه نمی‌کنند اما در اخذ مالیاتها اینگونه نیست. در بودجه‌ریزی اصلی به نام اصل تخصیص و عدم تخصیص وجود دارد که بر طبق اصل تخصیص ارقام بودجه باید مطابق بودجه‌ی تصویبی وصول و به مصرف برسند و بر طبق اصل عدم تخصیص درآمدهای خاص نباید به مخارج خاص اختصاص داده شوند که معمولاً اصل عدم تخصیص در ایران به طور قاطع اجرا نمی‌گردد. اگر درآمدهای دستگاه در اختیار خود دستگاه گذاشته شود اگرچه می‌تواند موجب ارتقاء انگیزه و کارایی در نیروی انسانی گردد اما می‌تواند هزینه‌های دستگاه را تابعی از درآمدهای آن قرار دهد و به هزینه‌کرد بیش از حد دستگاه منجر گردد. عدم رعایت اصل عدم تخصیص، منابع عمومی در دسترس دولت را کاهش می‌دهد که در نتیجه‌ی کاهش منابع دولت، امکانات تخصیص در راستای اهداف برنامه‌ریزی شده، با مشکل مواجه می‌گردند. کاهش درآمدهای عمومی همچنین حاکمیت دولت را هم ضعیف می‌کند زیرا درآمدهای بودجه‌ای در این شرایط عموماً درآمدهای اختصاصی است. علاوه بر این به لحاظ وجود مشکلات اولویت‌بندی در مخارج دولت، تعیین محل درآمد و هزینه در بودجه‌ی سالیانه‌ی کل کشور در سطح دستگاه امکانپذیر نیست اما در سطح کل بودجه می‌توان چنین امری را پیاده نمود. به نظر می‌رسد نظریه پردازان مکتب انتخاب عمومی چندان اعتقادی به اصل عدم تخصیص نداشته باشند.

^۸ a quasi-unanimity rule

خود به منظور انتخاب قانون اساسی توجه آگاهانه‌ای نکرد، انتخاب قواعدی که تحت آنها سیاست معمولی اجازهی عمل می‌یابد. البته پیشنهاد وی اصلاحات قانون اساسی بود زیرا خواست آنها بهبود فرآیند تصمیم سازی بود. اما معیار ارزیابی وی بدینگونه محدود شده بود که در صدد جور کردن ترجیحات فرد با پیامدهای سیاسی در جزء به جزء بر شمردن تصمیمات بود تا روی هر زنجیره‌ای از تصمیمات.

شاید این همه ارزش بیان نداشته باشد که خود ویکسل به طرز عمل اصلاحات پیشنهادی اش^۲ به عنوان محدود کننده نگاه نمی‌کرد. با معرفی انعطاف پذیری بزرگتری به ساختار شراکت در مالیات^۳ و یکسب تصویب برنامه‌ی مخارج بالقوه‌ای را پیش‌بینی کرد که تحت ترتیبات مالیاتی انعطاف‌ناپذیر استمرار آن رد می‌گردد. با وجود این، منتقدان، قید اتفاق آرای ویکسل را بخصوص در مقایسه با فعالیت‌های مشاهده شده گسترش یافته در سیاست معمولی، محدود کننده تفسیر کرده‌اند. این تفسیر محدود کننده شاید تا حدی مسبب شکست مداوم اقتصادشناسان سیاسی به منظور تشخیص صحیح چگونگی تعمیم مؤثر معیار کارایی‌شان به بخش سیاسی باشد. هنگامی که معیار اتفاق آراء یک گام به بالا انتقال می‌یابد، به سطحی که توافق بالقوه روی قواعد قانون اساسی به گونه‌ای وجود دارد که تحت آن سیاست معمولی اجازهی عمل پیدا می‌کند، چنین محدودکنندگی^۴ به مقدار قابل توجهی کاهش یافته و شاید در حالت حدی کاملاً حذف گردد. در این چار چوب، شاید یک فرد، عاقلانه در مواقعی خاص، قاعده‌ای را ترجیح دهد که در تولید نتایجی مخالف با منافع وی عمل خواهد کرد. فرد در صورتی چنین می‌کند که پیش‌بینی وی حاکی از تأمین مؤثرتر منافعش از تعادل روی همه‌ی زنجیره‌ی "بازی‌ها"^۵ باشد تا بوسیله‌ی کاربرد مورد به مورد^۶ الزام ویکسلی که محدود کننده‌تر است. معیار ویکسلی مورد به مورد، به عنوان یک مقیاس مو به مو بیان کننده جزئیات کارایی تصمیم منفرد بررسی شده، معتبر باقی می‌ماند. اما نقض معیار مورد به مورد بیان کننده‌ی عدم کارایی قاعده نیست به شرط اینکه خود آن بوسیله‌ی یک قاعده‌ی اتفاق آرای قانون اساسی انتخاب گردد.^۷

همانطور که آمد، انتقال از معیار ویکسلی به مرحله‌ی انتخاب قانون اساسی از میان قواعد، همچنین تسهیل توافق را تأمین می‌کند، شاید در حالت حدی کلاً تضاد بالقوه‌ی میان فرد مجزا و منافع گروهی از بین برود. تا آن اندازه که فرد برآورد می‌کند یک قاعده‌ی قانون اساسی، روی توالی دوره‌های طولانی، همراه با بسیاری از انتخابهای مورد به مورد^۸ ساخته شده، قابل کاربرد باقی خواهد ماند. وی الزاماً پشت یک "پرده‌ی عدم اطمینان"^۹ مربوط به اثرات هر قاعده‌ای روی منافع پیش‌بینی شده‌ی خود، قرار دارد. بنابراین انتخاب از میان قواعد معمولاً بر مبنای معیارهای قابل تعمیم انصاف خواهد بود^{۱۰} و نسبت به هنگامی که منافع جدایی پذیر آسانتر قابل تشخیص است، نیل به توافق به احتمال بیشتری رخ خواهد داد.

اقتصاد شناس سیاسی که بر مبنای برنامه‌ی پژوهشی ویکسلی و در شکل تعدیل یافته‌ی آن عمل می‌کند و به عنوان کسی که توصیه‌ی دستوری ارائه می‌نماید اجباراً باید روی فرآیند یا ساختاری که در درون آن تصمیمات سیاسی مشاهده شده ساخته می‌شود متمرکز گردد. قوانین اساسی یا ساختارهای قواعد موجود در معرض موشکافی انتقادی هستند. سوال فرضی چنین است: آیا این قواعد می‌توانند از توافق بوسیله‌ی شرکت‌کنندگان در یک میثاق قانون اساسی معتبر بوجود آیند؟ حتی در اینجا، توصیه‌ی دستوری که امکان پذیر است، باید به شدت محدود شده باشد. مجموعه‌ی معیارهای خارجی که مبنایی برای انتقادات فراهم آورد، وجود ندارند. اما شاید اقتصادشناس بالقوه، محتاطانه پیشنهاد تغییرات در رویه‌ها و قواعدی را که شاید به عنوان فرمان عمومی تصویب گردد، ارائه دارد. هر پیشنهاد تغییری باید فقط در مفهوم موقتی^{۱۱} ارائه گردد و مهمتر اینکه آن پیشنهاد باید با درک مسئولانه از واقعیت سیاسی همراه گردد. آن قواعد و تغییرات در قواعدی که ارزش بررسی دارند آنهایی

^۱ noncommitted

^۲ Procedural reforms

^۳ The tax-share structure

^۴ restrictiveness

^۵ plays

^۶ In-period

^۷ در تعبیر گذشته‌ی من، انتقال از ساختار [مورد به مورد] ویکسلی به مرحله‌ی انتخاب قانون اساسی مهمترین مطلب در کتاب محاسبات تفویض اختیار (۱۹۶۲) بود که مشترکاً با گوردون تالوک (Gordon Tullock) نوشته شده است.

^۸ In-period

^۹ A partial "veil of uncertainty"

^{۱۰} Based on generalizable criteria of fairness

^{۱۱} Provisional sense

هستند که پیش‌بینی می‌شود در سیاست انتخابی^۱ بوسیله‌ی مردان و زنان معمولی عملی هستند، و نه اینکه آنها فقط برای [صورت] آرمانی،^۲ عقل کل^۳ و اشخاص خیر خواه^۴ مناسب باشند.^۵ انتخاب‌های سیاسی باید درون مرز امکانات باقی بمانند و منافع کارگزاران سیاسی باید به عنوان قیود روی [فرصت‌های] ممکن^۶ به رسمیت شناخته شوند.^۷

۶- حکومت قانون (مشروطیت) و قراردادگرایی^۸

هدف غایی... برابری در برابر قانون،^۹ بالاترین آزادی ممکن، و رفاه اقتصادی^{۱۰} و همکاری صلح آمیز همه‌ی مردم است.

[ویکسل، صفحه‌ی ۱۸۸]

^۱ The politics inhabited

^۲ idealized

^۳ omniscient

^۴ Benevolent beings

^۵ یعنی قواعد و تغییرات آن باید بوسیله‌ی عموم (و نه فقط بوسیله‌ی عده‌ای خاص)، قابلیت کاربردی داشته باشند.م.

^۶ Recognized as constraints on the possible

^۷ توضیح این قسمت از مطالب این است که در سیاست نباید به دنبال ایده‌آل بود بلکه به دست آوردن رضایت افراد کافی است. مهم رفتار افراد است که چه می‌خواهند و چه چیزی نمی‌خواهند و ما نباید توصیفی از خیر و صلاح بنمائیم بلکه باید ببینیم خود افراد چه می‌خواهند. پس سیاست اقتصادی نمی‌تواند بطور مستقل (خارج از تمایل افراد) مورد ارزشگذاری قرار گیرد. بنابراین بهترین فرآیند، فرآیندی است که ترجیحات فردی بیان شده را به نتایج سیاسی انتقال دهد، یعنی از این ترجیحات یک تصمیم عمومی درآید. در اقتصاد فعلی (ارتدکس) ما کارایی را نتیجه می‌گیریم و می‌گوئیم اگر به بهینه‌ی سرتاسری رسید خوب است (نقاط روی منحنی امکانات تولید). در حالیکه این غلط است. منتها اگر فرآیند بتواند تصمیمات و ترجیحات فردی را به درستی منعکس کند، خوب است (و این برداشت ویکسل است). پس شالوده‌ی سیاست اقتصادی و نه خود سیاست اقتصادی موضوعی است که باید مورد اصلاح (رفورم) قرار گیرد. در بازی باید قواعد بازی مورد اصلاح (رفورم) قرار گیرد و همه هم قبل از شروع بازی با تغییر قواعد بازی موافقتند. مثلاً قبل از اینکه ثروت تقسیم شود راحت‌تر می‌توان بر "توزیع درآمد و ثروت" تأکید نمود ولی بعد از تولید ثروت تغییر قواعد بسیار دشوار است. مثلاً در بازی فوتبال، قبل از شروع بازی می‌توان قواعد و قوانین را (حتی عادلانه) وضع کرد اما در حین بازی هنگامی که یک تیم دارد برنده می‌شود بسیار مشکل است که قوانینی وضع کنیم که تیم برتر مساوی کند یا ببازد. مطلب دیگر اینکه اگر بازار را با محیط دیگر مقایسه کنیم در بازار اتفاق‌آراء داریم یعنی مثلاً با رضایت طرفین معامله انجام می‌گیرد. هیچ کاری در بازار بدون اتفاق‌آراء انجام نمی‌شود در حالیکه در سیاست چنین نیست. پس اگر بخواهیم در سیاست هم بهبود مربوطه ایجاد شود باید سیاست به اتفاق‌آراء نزدیکتر گردد.

توصیف و پیشنهاد ویکسل عدالت است و نه کارایی (به عبارت دیگر شاید بتوان گفت عدالت مقدم بر کارایی است). و لذا تئوریسین‌های انتخاب عمومی عدالت را هم به تحلیل‌های خود وارد کرده‌اند و اعتقاد دارند که سیاستها باید به نحوی باشند که افراد راضی باشند و چیزی به خلاف میل کسی به او تحمیل نگردد. ویکسل هم که بحث اتفاق‌آراء را گذاشته از عدالت نام می‌برد و از کارایی چندان صحبتی به میان نمی‌آورد. در بازار هم کارایی نتیجه‌ی اتفاق‌آراء است و اگر اتفاق‌آراء رعایت شود هم عدالت و هم کارایی نتیجه می‌شوند. حال چرا حرف ویکسل پذیرفته نشده است؟ اگر تصمیم‌های مخارج و تأمین مالی با هم در نظر گرفته شوند به نحوی که قاعده‌ای برای منابع-مصارف یا درآمد-هزینه برقرار شود آنوقت ممکن است مشکل اتفاق‌آراء حل شود. اما در بسیاری از تصمیمات مالی‌ه‌ی عمومی نمی‌توانیم اتفاق‌آراء را جلب کنیم چرا که تصمیمات همواره به نفع عده‌ای و به ضرر عده‌ای دیگر است (قاعده‌ی بهبود پارتو اتفاق نمی‌افتد و تنها می‌توان بهبود کالدور را تجربه کرد). برای مثال در اقدامات توزیعی باید از عده‌ای بگیریم و به عده‌ای دیگر بدهیم. شاید حرف ویکسل به این خاطر مورد قبول قرار نگرفت که قاعده‌ی اتفاق‌آراء را در هر مرحله‌ی تصمیم‌گیری سیاست عادی و بدون توجه آگاهانه به سطح عالی قانون اساسی مطرح می‌کرد. در سیاست عادی ممکن است هیچگاه نتوان به اتفاق‌آراء رسید (ضرر عده‌ای و نفع عده‌ای دیگر). ولی اگر اتفاق‌آراء را به جای آنکه در سیاست عادی بخواهیم در قانون اساسی طلب کنیم که نه تنها برای حال بلکه برای تمام دوره‌های بعدی تصمیم‌گیری انجام گردد آنگاه ممکن است به معیار اتفاق‌آراء برسیم و در این هنگام معیار اتفاق‌آراء را به سطح قواعد بالقوه برای قانون اساسی رسانیده‌ایم. در این چارچوب یک فرد عقلایی ممکن است فایده‌ای را ترجیح دهد که فعلاً متضاد منافع خود او باشد ولی پیش‌بینی می‌کند که در توالی بازیها به منافعتش خدمت خواهد کرد. پس حرف ویکسل را بوکانان به این ترتیب درست می‌کند که ویکسل هر قانونی را که مجلس می‌گذارد، مورد توجه قرار می‌دهد (که این روش به نتیجه نرسید). ولی اگر تصمیم‌گیری را در مرحله‌ی بالاتر یعنی **قانون اساسی**، در نظر بگیریم آنوقت به اتفاق‌آراء می‌رسیم. **شاید تغییر مکان از دیدگاه ویکسلی به قانون اساسی مهمترین دستاورد بوکانان باشد.** در تصمیم‌گیری قانون اساسی که برای دوران طولانی است، پروژه‌ی عدم اطمینان وجود دارد و فرد نمی‌داند موقعیت آینده‌اش چه خواهد شد و لذا تمایل می‌یابد که انتخاب‌هایش بر مبنای معیارهای تعمیم یافته‌ی عدالت و انصاف باشد.م.

^۸ Constitutionalism and Contractarianism

^۹ Equity before the law

^{۱۰} The economic well-being

همچنان که پایه‌ی تعبیر ویکسلی به انتخاب میان قواعد یا قوانین اساسی انتقال می‌یابد^۱ و بعنوان یک پرده‌ی عدم اطمینان جهت تسهیل برطرف‌سازی اختلاف بالقوه‌ی بین نفع قابل تشخیص و عمومی به کار برده می‌شود، برنامه‌ی پژوهشی اقتصاد سیاسی در فلسفه‌ی سیاسی قراردادگرا^۲ تحت هر دو شکل کلاسیک و مدرن آن ادغام می‌گردد.^۳ به خصوص رهیافت من شباهتی به تعبیر شناخته شده‌ی جان رالز^۴ (۱۹۷۱) دارد، وی پرده‌ی جهل^۵ و معیار انصاف را برای به دست آوردن اصول عدالت که از توافقی ذهنی در مرحله‌ای قبل از انتخاب یک قانون اساسی سیاسی نمایان می‌گردد، به کار می‌برد.^۶

ویکسل به دلیل شکستش در انتقال ساختار تحلیلی خودش به سطح انتخاب قانون اساسی، خود را محدود به ارزیابی فرآیند سیاسی در تولید تصمیمات تخصیصی جاری کرد.^۷ همچنانکه ویکسل با صراحت کامل اذعان می‌نماید، قادر به ارزیابی پیچیدگی کنش سیاسی^۸ در تعهدات قبلی دولت، مثلاً برای تأمین مالی بهره‌ی بدهی دولت یا تحقق مالی بخشیدن به انتقال درآمد و ثروت بین مردم و گروه‌ها، نبود. مسائل توزیعی خارج از اعمال ارزیابی ویکسلی باقی می‌ماند و چون چنین است، منبع دیگر ادامه داری^۹ را پیدا می‌کنیم و مایل به غفلت از نقش تحلیل بنیادین هستیم. با این وجود در انتقال به مرحله‌ی قانون اساسی سیاست، این اجبار حداقل به طور ناقص حذف می‌گردد. به نظر می‌رسد پشت یک

^۱ Constitutionalism به معنای مشروطیت، قانون خواهی، قانون سالاری و حکومت قانون است. مشروطیت به معنای ۱- اعتقاد به لزوم حاکمیت قانون اساسی و ۲- دکتترین یا نظام حکومتی که در آن، قدرت حاکمه از طریق قانون اساسی محدود می‌گردد و با رویه‌های تعدیل و توازن، از تمرکز قدرت جلوگیری به عمل می‌آید تا حقوق اساسی افراد و گروه‌ها حفظ شود. به طور کلی، این مکتب طرفدار دموکراسی و مخالف حکومت مطلقه است. Contractarianism احتمالاً مشتق از مفهوم قرارداد اجتماعی (Social contract) است. قرارداد اجتماعی نام یکی از آثار مهم ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) که در آن، این نظریه تعقیب می‌شود که هر رژیم اجتماعی باید نتیجه‌ی موافقت آزاد و قرارداد بین مردم باشد. این نظریه مظهر شعارهای برابری و مساوات بورژوازی و دعوت به از بین بردن امتیازات صنفی فئودالی و استقرار جمهوری بورژوازی بود. به طور کلی، نظریه‌ی قرارداد اجتماعی، اساس فلسفی دولت را بیان می‌کند و بر طبق آن، اصل حق الهی سلطنت جایش را به اصل رضایت مردم برای زندگی در پناه قدرت و عدالت دولت می‌دهد. این نظریه در قرون ۱۷ و ۱۸ در اروپا تکوین پیدا کرد و لویاتان (نام تمساح عظیم الجثه‌ای در تورات و نماد دولتی با اقتدار تام) نوشته‌ی توماس هابز، قرارداد اجتماعی نوشته‌ی روسو و دو رساله در باب حکومت نوشته‌ی جان لاک از مهم‌ترین آثار در این مورد به شمار می‌روند. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی برای تبیین اصل تأسیس دولت، از یک حالت فرضی به نام حالت طبیعی آغاز می‌کند که مردم از آزادی مطلق برخوردارند ولی در عین حال، خود این آزادی برای آنها خطرهای فراوان جانی، مالی و استثماری در بر دارد. لذا مردم برای رفع این خطرها با هم وارد نوعی قرارداد اجتماعی می‌شوند و از طریق آن، آزادیهای فردی مطلق را به دولت واگذار می‌کنند و دولت نیز حفظ و تأمین نظم و نیازهای اجتماعی را بر عهده می‌گیرد (به نقل از: فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی و مینو افشاری راد، نشر چاپار ۱۳۸۳). روسو و لاک معتقدند که مالکیت خصوصی یکی از انگیزه‌هایی است که باعث بوجود آمدن قرارداد اجتماعی می‌شود. روسو می‌گوید که نقش حکومت باید اجرای اراده‌ی عمومی باشد. همچنین شاید بتوان گفت که قراردادگرایان، قرارداد فرآیند مبادله را تعریف می‌کنند.

^۲ contractarian

^۳ وقتی که ساختار اساسی ویکسلی به مرحله‌ی قانون اساسی تعمیم می‌یابد و همچنین با وجود پرده‌ی عدم اطمینان، برنامه‌ی تحقیق در اقتصاد سیاسی با برنامه‌ی تحقیق در قراردادگرایی با هم آمیخته می‌شوند.

^۴ John Rawls

^۵ Veil of ignorance

^۶ جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) استاد فقید دانشگاه هاروارد و فیلسوف معروف عدالت است. پرده‌ی جهل را می‌توان چنین تعریف کرد که اگر فرد در هنگام تصمیم‌گیری و انتخاب، موضع آینده‌ی خود را نداند، پاسخ وی عادلانه است. به بیانی دیگر عدالت آن چیزی است که افراد بدون اینکه آثار آن را بر خودشان بدانند، آن را پاسخ دهند. رهیافت بوکانان نیز در انتخاب اصول قانون اساسی توسط افراد، شبیه به پرده‌ی جهل یا عدم اطمینان رالز است یعنی اینکه چون افراد در موقع تعیین اصول قانون اساسی موقعیت خود را در آینده‌ی طولانی نمی‌دانند پس در پرده‌ی جهل قرار دارند و بنابراین اصول انتخابی قانون اساسی توسط آنها عادلانه است. در باب عدالت نیز از نظر رالز آن تابع رفاه اجتماعی مناسب است که به نفع محرومترین اقشار جامعه باشد. یعنی اینکه سیاستهای اقتصادی باید به گونه‌ای طراحی شوند که به نفع محرومترین اقشار جامعه باشند. بحث در مورد اصول عدالت رالز در این مختصر نمی‌گنجد. برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به منابع گوناگون از جمله کتاب عدالت به مثابه‌ی انصاف، جان رالز، ترجمه‌ی عرفان ثابتی، انتشارات ققنوس ۱۳۸۵ مراجعه فرمائید. همچنین تفاوت نظرات رالز با بوکانان را می‌توان چنین بیان کرد: رالز عقیده دارد در قانون اساسی روی این فرمول توافق می‌شود که تفاوت افراد تا چه حدی قابل توجیه است به نحوی که باید درآمد فقیرترین طبقه حداقل شود. بوکانان عقیده دارد ما نباید به نتیجه نگاه کنیم، ما باید فقط به فرآیند توجه داشته باشیم. پس بوکانان یک اقتصادشناس سیاسی فرآیندگراست و با قیاس، شاید بتوان رالز را فیلسوفی نتیجه‌گرا خواند.

^۷ چون ویکسل نتوانست سطح انتخاب را تا مرحله‌ی قانون اساسی بالا ببرد، بنابراین تنها به تخصیص پرداخت و نتوانست مساله‌ی توزیع را حل کند. با تغییر مکان به مرحله‌ی قانون اساسی این محدودیت از بین می‌رود و در پشت پرده‌ی عدم اطمینان یا جهل، امکان انتقالهای مالی بین دوره‌ای یعنی سیاستهای توزیعی را هم می‌توانیم ببینیم.

^۸ Political action

^۹ Source of the long-continued

برده‌ی عدم اطمینان و یا جهل به اندازه‌ی کافی ضخیم،^۱ توافق قراردادی روی قواعدی که برای بعضی انتقالات مالی مورد به مورد^۲ مجوز صادر می‌کنند، به وضوح امکان‌پذیر است. البته ویژگیهای دقیق یک ساختار انتقال که به لحاظ قانون اساسی تأیید شده نمی‌تواند مستقلاً استخراج گردد چرا که محدودیت ارزیابی قضاوت به فرآیند توافق قانون اساسی وجود دارد. در این خصوص، کاربرد، کاملاً شبیه به ناخرسندی ویکسل به قرار گرفتن تحت معیارهای خاص برای تسهیم مالیات،^۳ مستقل از فرآیند توافق است. هر توزیع سهم‌های مالیاتی،^۴ درآمدهای کافی را برای تأمین مالی مخارج پروژه‌ی مرتبط که آزمون ویکسل را می‌گذراند،^۵ ایجاد می‌کند، فقط مشروط بر اینکه با توافق عمومی برآورده گردد. به طرز مشابه، هر مجموعه‌ی ترتیبات، به منظور تحقق بخشیدن انتقالات مالی مورد به مورد، مرحله‌ی قانون اساسی آزمون ویکسل را برآورده می‌سازد، فقط مشروط به اینکه از توافق عمومی برخوردار باشد.

این ابهام پایه‌ای برای اقتصادشناسان سیاسی یا فلاسفه نگران کننده است چرا که آنها در جستجوی راهی هستند که قادر به ارائه توصیه‌ی بنیادی^۶ بیش و فراتر از محدودیت‌های روش کار پیشنهادی،^۷ باشد. فرد ساختارگرا^۸ به مانند مهندس اجتماعی و مستقل از هر آشکار سازی ترجیحات افراد از میان فرآیند سیاسی که براحتی اثبات شده قوی‌تر از آن است که بتوان در مقابلش مقاومت کرد، بر فرض وجود قاعده‌ای اصرار دارد که بر طبق آن اصلاحات سیاسی پیشنهادی که در بر دارنده‌ی "باید" یا "نباید" هستند، باید ساخته شوند.^{۱۰} صداقت علمی^{۱۱} که با سازگاری اطمینان به ارزشهای فردگرایانه^{۱۲} دیکته شده است، نشانه‌ای از اقتصاد سیاسی مدرن را ندارد.

مشکلی که یک چنین شرافتی در بر دارد بوسیله‌ی شکست تمایز بین متغیر مستقل توضیحی و توجیهی^{۱۳} مورد تأکید قرار می‌گیرد، شکستی که موقعیت تقریباً همه‌ی منتقدان تئوریهای قرارداد اجتماعی نظم سیاسی را توصیف می‌کند. البته فرآیند حصول توافق روی قواعد قانون اساسی را مشاهده نمی‌کنیم و منشاء قواعدی که در هر زمان خاص و در هر حکومت خاص وجود دارد، نمی‌تواند به طور رضایت بخشی بوسیله‌ی مدل قراردادی^{۱۴} توضیح داده شود. هدف فعالیت قراردادی،^{۱۵} در این مفهوم، توضیحی نیست. در مقایسه، آن حالت توجیهی دارد که مبنایی را برای ارزیابی دستوری پیشنهاد می‌کند. آیا قواعد مشاهده شده که فعالیت معمولی سیاسی را محدود می‌سازد می‌تواند از توافق در قرارداد قانون اساسی بیرون آید؟ آنقدر که این پرسش بتواند مثبت پاسخ داده شود یک ارتباط مشروع بین فرد و دولت برقرار می‌سازیم و تا جایی که پرسش باعث یک پاسخ منفی گردد، مبنایی برای انتقاد دستوری از نظم موجود و معیاری برای ارائه پیشنهاداتی پیرامون اصلاح قانون اساسی^{۱۶} داریم.^{۱۷}

^۱ Behind a sufficiently thick veil of uncertainty and/or ignorance

^۲ In-period

^۳ Tax-sharing

^۴ Tax shares

^۵ Passes wicksell's test

^۶ To offer substantive advice

^۷ The procedural limits suggested

^۸ حرف بوکانان برای فیلسوفی که بدنبال مشورت‌های محتوایی و بنیادی است خوشایند نیست چون بوکانان بدنبال فرآیند است و کاری به محتوا یا توصیه بنیادی ندارد.

^۹ The constructivist

^{۱۰} مثلاً از طریق فرآیند سیاسی مردم سیاست A را انتخاب کرده‌اند اما این قبیل افراد اظهار می‌دارند که "باید" سیاست B پیاده گردد در حالیکه تجربه نشان داده است اجرای خواست مردم (در اینجا سیاست A) الزامی است و نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد.

^{۱۱} Scientific integrity

^{۱۲} Consistent reliance on individualistic values

^{۱۳} Explanatory and justificatory argument

^{۱۴} Contractarian model

^{۱۵} Contractarian exercise

^{۱۶} بین دلایل توضیحی و توجیهی فرق است. مثلاً در قرارداد قانون اساسی در مورد قاعده‌ای فرضی می‌پرسیم اگر مجلس قانون اساسی می‌بود، می‌توانست درباره‌ی این موضوع موافقت کند؟ در مواردی که جواب مثبت باشد (یعنی توانستیم توجیه کنیم) می‌توانیم بگوئیم اتصال خوبی بین فرد و دولت برقرار است (چون نظر فرد و دولت یکی بوده است) و اگر منفی بود، معلوم است که قابل انتقاد است و باید اصلاح شود.

^{۱۷} استدلال گسترش یافته برای اتخاذ دورنمای مشروطه خواه- قراردادی (constitutionalist-contractarian)، در هر دو تحلیل اثباتی و دستوری در علت قوانین (The Reason of Rules) (۱۹۸۵) که مشترکاً با گوفری برنان (Geoffrey Brennan) نوشته شده، توسعه داده شده است.

در این نقطه، و فقط در این نقطه، که اقتصادشناس سیاسی در جستجوی راهی برای باقی ماندن در محدودیت‌های دستوری تحمیل شده بوسیله‌ی قاعده‌ی فردگرایی^۱ است شاید وارد تبادل نظر مستمری روی سیاست قانون اساسی بشود. رژیم‌های کسری-تأمین مالی^۲ در حکومت‌های دموکراتیک مدرن غربی شگفت‌انگیزترین مثال را ارائه می‌دهند. تقریباً غیر ممکن است که تدوین محاسبات قراردادی صورت گیرد که نمایندگان نسل‌های مختلف در آن باشند و توافق نمایند که اکثریتی از یک نسل اجازه‌ی تأمین مالی بر خورداری مصرف عمومی برای لذت فعلی را از طریق انتشار بدهی عمومی که هزینه‌های کاهش مطلوبیت را بر روی نسل‌های بعدی پرداخت کننده‌ی مالیات تحمیل می‌کند، اجرا نماید.^۳ نتیجه‌ای مشابه در تعهد بدهی ضمنی که در خیلی از برنامه‌های انتقال بین نسلی به عنوان ویژگی دولت رفاه مدرن انعکاس می‌یابد، به کار می‌رود.^۴ اگر وابستگی مهم نتایج تولید شده‌ی سیاسی به قواعدی که کنش سیاسی را محدود می‌کند، انکار گردد، کل فعالیت قراردادی بی‌محتوا باقی می‌ماند.^۵ اگر نتایج^۶ طی تغییرات در ساختار قانون اساسی، ثابت بمانند آنگاه نقش برای اقتصاد سیاسی قانون اساسی وجود نخواهد داشت. به عبارتی دیگر، اگر نهادها واقعاً موضوع را انجام دهند^۷ آنگاه نقش^۸ به خوبی تعریف شده است. به طور اثباتی^۹، این نقش، تجزیه و تحلیل خواص کاری مجموعه‌های جایگزین قواعد الزام آور را شامل می‌شود. در یک قیاس به تئوری بازی، این تحلیل، جستجو برای راه حل بازی‌هاست، به طوری که این جستجو توسط مجموعه‌ی قواعد^{۱۰} تعریف شده است.^{۱۱} به طور دستوری^{۱۲}، وظیفه‌ی اقتصادشناس سیاسی قانون اساسی^{۱۳} کمک به افراد به عنوان شهروندانی که نهایتاً کنترل نظم اجتماعی خودشان را در ادامه‌ی جستجویشان برای یافتن آن قواعد بازی سیاسی که بهترین خدمت را به اهدافشان، هر آنچه که باید باشند، خواهد کرد، است.^{۱۴}

در سال ۱۹۸۷، ایالات متحده جشن دویستمین سالگرد میثاق قانون اساسی^{۱۵} که قواعد پایه‌ای را برای نظم سیاسی آمریکایی فراهم آورد، برگزار می‌کند [برگزار کرد]. این میثاق یکی از مثال‌های نادر تاریخی است که در آن قواعد سیاسی آگاهانه انتخاب شده بودند. نگرش سیاسی که تفکر

^۱ The individualistic canon

^۲ Deficit-financing regimes

^۳ و محال است چنین چیزی در یک قانون اساسی مورد توافق قرار گیرد.

^۴ فشار آوردن به نسل‌های فعلی هم برای راحتی نسل‌های بعدی پذیرفته شده نیست.

^۵ وابستگی نتایج به قواعد در تبیین فعالیت قراردادی اهمیت حیاتی دارد.

^۶ End states

^۷ Do indeed Matter

^۸ Role

^۹ Positively

^{۱۰} مکتب انتخاب عمومی را همچنین می‌توان درک دموکراسی نام نهاد. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه به کتاب درک دموکراسی، جیمز پاتریک گانینگ، ترجمه‌ی محسن رنایی و محمد خضری، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۵ مراجعه فرمایید. یکی از نکات قابل توجه این است که با ترجمه‌ی قانون اساسی از یک کشور برای دیگری نمی‌توان دموکراسی را در جامعه‌ی مقصد برقرار نمود. دموکراسی زمانی نهادینه می‌شود که قواعد اساسی مورد قبول و فهم افراد باشد و در وجود مردم یک کشور نهادینه گردد. قانون اساسی باید با شرایط اقتصادی و سیاسی هر کشور تطابق داشته باشد. ترجمه‌ی قانون اساسی آمریکا یا فرانسه برای مردم آفریقا دموکراسی به ارمغان نمی‌آورد. پس از این مرحله بازار سیاست کشور بر یک سری از قوانین اساسی استوار می‌گردد.

^{۱۱} نکته‌ی مهم دیگری که باید بدان توجه نمود این است که شورا و دموکراسی (Democracy) برای اموری که حکم الهی دارند یعنی خارج از اراده‌ی بشری هستند، موضوعیت ندارد. این موارد تحت نام حاکمیت الله یا تئوکراسی (Theocracy) شناخته می‌شوند. برای مثال نمی‌توان با رجوع به شورا و دموکراسی تعیین کرد که افراد باید احکام دین نظیر نماز، روزه و... را به جا آورند یا خیر. جانشینی رسول الله (ص) یعنی امامت و ولایت امیرالمومنین حضرت علی (ع) و ائمه‌ی هدی (ع) نیز از همین سنخ است به طوری که موضوع جانشینی کاملاً حکم صریح الهی است و رجوع به شورا و دموکراسی برای تعیین جانشین پیامبر رحمت (ص) به هیچ عنوان موضوعیت ندارد و نمی‌توان جانشینی را به دموکراسی و شورا سپرد. در یک تقسیم بندی کلی دموکراسی مربوط به امور عرضی و بشری و تئوکراسی مربوط به امور طولی و الهی است. بالاترین پیشرفت سیاسی بشر تا کنون نیل به دموکراسی بوده که با توجه به مضمون مقاله حاضر و مطالب سایر کتب و مقالات می‌بینیم که دموکراسی هم کعبه‌ی آمال نیست و بر عکس بسته به مورد دارای اشکالات متعددی است. اینجاست که درک می‌کنیم در نهایت فقط نظام الهی می‌تواند حلال مشکلات بشر باشد که آنها تنها تحت حکومت امام معصوم (ع) معنا می‌یابد و این دلیل دیگری بر فلسفه‌ی انتظار است.

^{۱۲} Normatively

^{۱۳} The constitutional political economist

^{۱۴} پس از نظر دستوری اقتصادشناس باید به شهروندانی که نظم اجتماعی را طلب می‌نمایند، کمک کند.

^{۱۵} The constitutional convention

جیمز مدیسون^۱ را متأثر ساخت، در ذات خودش، از آنچه که با جامعیتی کمتر اما با تمرکز بیشتر روی تحلیل مالیات‌بندی و مخارج، نات ویکسل را متأثر ساخت، متفاوت نبود. هر دو مفهوم ارگانیک^۲ دولت به عنوان یک عقل برتر نسبت به افرادی که اعضای آن دولت هستند را رد کردند.^۳ هر دو برای ارائه‌ی همه‌ی تجزیه و تحلیل‌های علمی در دسترس با پذیرش کمک به حل سوالات مداوم نظم اجتماعی، جستجو کردند: چگونه می‌توانیم با یکدیگر در صلح، سعادت و هماهنگی زندگی کنیم در حالیکه نگهدارنده آزادی‌هایمان بعنوان افراد مستقل که می‌توانیم و باید ارزشهای خودمان را خلق کنیم، باشیم؟^۴

References:

- Brennan, Geoffrey and Buchanan, James**, *The reason of rules*, Cambridge: Cambridge university press, 1985,
- Buchanan, James M.**, "the pure theory of public finance: A Suggested Approach," *Journal of Political Economy*, December 1949, 57, 496-505.
- _____ and **Tullock, Gordon**, *The Calculus of Consent*, Ann Arbor: University of Michigan Press, 1962.
- Musgrave, R. A. and Peacock, A. T.**, *Classic in the Theory of Public Finance*, London: Macmillan, 1958.
- Rawls, John**, *A Theory of Justice*, Cambridge: Harvard University Press, 1971.
- Wicksell, Knut**, *Finanztheoretische Untersuchungen*, Jena: Gustav Fisher, 1896.

^۱ جیمز مدیسون (James Madison) چهارمین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۰۹-۱۸۱۷) بوده است. وی سهم عمده‌ای در تصویب قانون اساسی آمریکا داشت و بدین دلیل پدر قانون اساسی آمریکا نامیده می‌شود. قانون اساسی ایالات متحده شامل هفت ماده (Article) و ۲۷ متمم (Amendments) است.م.

^۲ Organic

^۳ ارگانیک هنگام تشبیه جامعه‌ی انسانی به اندام یک موجود زنده بکار می‌رود. در اینجا منظور این است که مدیسون و ویکسل هر دو اعتقاد دارند که دولت به منزله‌ی عقل (موقعیت برتر) یک موجود زنده نیست که بقیه‌ی اعضاء موظف به تبعیت از آن باشند.م.

^۴ نکته‌ای که توجه به آن خالی از فایده نیست این است که سطح فرهنگی مردم باید در تحمل‌پذیری حزب پیروز در انتخابات ارتقاء داده شود. فرد در بازار سیاست انتخابی می‌کند که رأی نمی‌آورد ولی افراد ملزم هستند از فردی که رأی آنها نبوده تبعیت کنند که این متفاوت از ساختار بازار اقتصادی است. زمانی که یک حزب رأی می‌آورد، حزب رقیب مکلف به اطاعت و پیشبرد اهداف کلی است. اگر این را به عنوان یک قاعده، قبل از انتخابات بدانیم (به دلیل وجود پرده‌ی جهل) عدالت هم رعایت می‌شود و این قاعده‌ی قانون اساسی است. زیرا افراد مکلف هستند قانون را رعایت کنند و قانون هم تعیین شده است. نظم اجتماعی و ثبات در کشور به نفع همه است. اشخاص و احزاب تا قبل از انتخابات رقابت می‌کنند اما بعد از انتخابات همه باید کمک کنند تا حزب پیروز موفق شود چون توفیق برنده توفیق کل کشور است.م.